نسخه نفیس و منحصر بفرد

خلاصة المجربین در کیمیا

تالیف

خواجه سلطان محمد بن خواجه عمر لاهوری متخلص بعشقی که کتاب را بنام میان محمد فولاد خان تقدیم کرده

بخط نستعلیق زیبای میرزا فضل الله خوشنویس

مورخ بسنه ۱۲۳۰ هجری قمری

نام مولف در صفحه ۲ و نام کتاب در صفحه ۳

کتاب که هر صفحه آن قطعه ایست ۱۱۲ صفحه و جمعاً قریب ۱۲۳۰ سطر کتابت دارد

الوزن الاول ما قاله خالد بن يزيد.

لغز الله عن الحكيم هرمانس خاه الى الحجر ما كان حازبا

وعليه علاوة شبنا مجلا [illegible] الناس والغضة وافيا

[illegible] صانه [illegible] كوان صافيا

[illegible]

دست خط [illegible]

حاج میرزا محمد جواد [illegible]

۱۳۳۹

مورخه ۱۲ [illegible]

مطلب [illegible] درست اما نه جاهل

[illegible] بنده مطالب [illegible]

[illegible] لیکن [illegible] عمل کنند [illegible]

[illegible] کنند البته به مطلب [illegible]

[illegible] اصل مطلب به [illegible]

[illegible]

[illegible]

در خدمت حضرت [illegible]

[illegible]

هذا الکتاب خلاصة المجربی المعروف طب عشقی در سنه ۱۳۰۲ بعد
از روی نسخه اول انم نسخه بخانه انم حضرت کرده ۱۲۶۲ در ربیع ۱
دنیب با طهارت یازده بار صلوات بفرستد و یک هزار و یک بار بخواند
و بخواب رود و نیت نماید هر مطلب که باشد اگر با حضور قلب باشد
و مدعا فوت نشی بماند مفهوم خواهد شد **یا تمخیثا هدایا**

بسم الله الرحمن الرحیم

| | |
|---|---|
| طالبا گر حجر اعظم ما جو یائی | جمع زرنیخ بقمر جا تره دید صفوائی |
| زاج در اصفر لبو سنک توا در رأس | عکس گردان و براور نفس دانائی |
| عکس زنیخ قمر ته و از زاج جدا | هست دیگر ز عقاب که لبو بضائی |
| جوف اقداح مطلبی تو مطبقه نمای | نفس حکمت دانائی نه ان سودائی |
| ارض و صاعه بهم آر تو معکوس گردان | که چه سان شمع بذوب اید و گردد کمائی |
| بعد ازان در قفس جاه تو محلول بدار | شادکردی تو برجت اگر ز سائی |
| درمی نفس مبیض شد محلول دیگر | بهم آمیزی و در حل ثفوت چون مائی |
| که زحل ماه براند و تو معلق بدار | حال جامه لبو از بهر قمر صفرائی |
| روشن این راز بخوا از زعبد الله شنو | فهم کن نکته سخن سری لبو عظمائی |

نهم رجب شهر شعبان ۱۳۰۳





بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی قیاس مر داوری را سزد که عالم را بسبب اراده کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف از عدم این حال نمود و حمد
نامعدود خالقی را لایق انبیا و مرسلین را تحیت هدایت بندگان رسول
فرمود علی الخصوص انبیا را برای هدایت و آن نور رسالت و آن پادشاه
لولاک لما خلقت الافلاک و آن خبر لولاک لما اظهرت الربوبیة خاتم الانبیا
محمد مصطفی برای خلایق برسالت گماشت و آل او را برامت معزز و مکرم
داشت و آسمان را بکمال قدرت و حکمت بی ستون داشته به برکت



کواکب و بروج ولقد زین السماء الدنیا بمصابیح برداشت و زمین را بانواع
نباتات و حیوانات و جواهر و خزائن معمور و مهیا ساخته و هر یک
از بندگان را بقدر استعداد او بدانستن اشیا بحکم ولا یحیطون بشیء من علمه
الا بما شاء عالم گردانید و هر طالبی را بوسعت حوصله آن مطلبی رسانید جمله اشیا را
لوازم کار بندگان خلقت کرد و هیچ چیز را ناکاره و بیهوده بحکم ما خلقت
هذا باطلا نکرده مزاج ها را موافق و مخالف در وجود هر کدام معین نمود و امتزاج
هر یک را با یکدیگر ممزوج نموده بجهة خلق آنها خلقت فرمود پس لازم شد که
بندگان در کسب حلال ساعی شده بیاد حق مشغول باشند و آنچه تلاش
بسرایند دریغ نکنند السعی منی والاتمام من الله تعالی اما پوشیده مباد
که آنچه حقیر فقیر خواجه سلطان محمد ولد خواجه عمر لاهوری مخلص بعشقی
از حکمای سلف در بیان صفت آتش و حکمت و نجوم از استادان یاد گرفته

مولف

رسالهای بزرگان تحقیق نموده واز مجربات خود درباب اکثیر عمل آورده
وشنیده بجهة دوست حقیقی و محب تحقیقی میان فولاد خان بقید قلم در آورده
تا ازین اوراق بهره مند گردد و از سبب ایشان هر کدام که رسند منفعت
یاب شوند واین رساله موسوم بخلاصة المجربین نموده و چون مقدم حکمت
و نجوم و میزان صفت الهی درج نمود که بسبب آن دریافته حقیقت وجود
مطلع شوند وآنچه کم و زیاد مسطور بقول عقل سنجیده بعمل آرند و آتش
مزاج یکدیگر معلوم کنند اثبات اکثیر احمر وابیض نموده بر صحائف الحس خود
وغیره جاری سازند واین مشتمل بر سه مقدمه و نه باب است مقدمه اول
در بیان علم حکمت الهی وآن مشتمل بر یک باب است مقدمه دوم در بیان علم
نجوم وآن مشتمل بر دو باب است باب اول در علم کواکب باب دوم در علم
بروج مقدمه سوم در بیان صفت الهی وآن مشتمل است بر شش باب

نام کتاب



باب اول در حقیقت ارواح باب دوم در حقیقت انفاس باب سوم در حقیقت اجساد
باب چهارم در حقیقت مدبر تیزابها باب پنجم در مرکبات وجود اکثیر احمر
وابیض باب ششم در حملان ابیض و احمر مقدمه اول در بیان حکمت الهی وآن
مشتملست بر یکباب اگرچه درین باب حکمای سابق بانواع عبارات در رساله
خود بیان نموده اند اما آنچه فقیر از قدوه حکمای پیشین محمد بن الیاس در کتاب
موجز خود قریب الفهم نوشته و بمطالع فقیر در آمده و تشخیص و تشفی خاطر گردیده
نگارش می یابد بدانکه علم طب علمی است که احوال بدن انسان از آن شناسند
که او را تندرستی هست یا نه و صحت از و زایل شده یا نه تا صحت و تندرستی
نگاه دارند و زایل شده را باز گردانند و بباید دانست که بدن انسان جسمیست مرکب
از موضوعیت و مراد از موضع اینجا هواست که قابل اشکال مختلف تواند بود
وصورت و موضع او مرکب از عناصر اربعه یعنی آتش و باد و آب و خاک



و اماکن و جایگاه هر یک از عناصر چهارگانه مختلفست و کیفیت و طبیعت
هر یک از آن ضد یکدیگر است پس بسبب اختلافات اماکن و جایگاه
هر یک ازین عناصر چهارگانه آرزومند جایگاه خودند و میخواهند که از یکدیگر
جدا شوند و بمکان خود روند بسبب اتضاد طبیعت و کیفیت به الذات
فاسد و این صورت او فوقی لازم الوثوقیت تا باقی وجود باشد درین
موضع و میخواهند تا این موضع بر حال خود و ترکیب خود باند و تحلیل نرود
و فاسد نشود و اما اینفعل از صورت کاریست که بجد کوشش باشد
و جدا شوند موضع دیدن از یکدیگر کاری و فعل که بقهر و کوشش باشد
یا کاری بطبع باشد بر آن نباشد پس بدین سبب صورت بدن بحفظ
و نگاهداشتن موضع خود باقی نمیاند این خود بسبب اندرونی غیر طبیعی است
و آن بیرونی اسباب ستة ضروری که هوا و شروب مطعوم و خوا



و بیداری و حرکت و سکون و استفراغ و احتباس و اختلاط نفسانیست
که در وی اثر میکند و احوال وی میگرداند بدین سبب است که کوشیدن
صورت باین سببهای بیرون و اندرونی برابر نیست پس ضرورت چیزی
که مناسبت صورترا یاری دهد از بیرون تا قوت و اتمام براید و نیز نقصان
قوت حافظه نکند از اندرون بکلی بلکه بمقدار و این علم طب است که حق
تعالی ارزانی فرموده است پس طبیب حاذق یاری دهنده این طبیعت
و صورتست تا مدت دراز این بدن را بدین هیئت نگاهدارد و اگر کوشش با
در آن کوشند که زایل شود و علم طب چند قسم است علم نظری و علم عملی
اما علم نظری نگریستن در امور طبعی باشد که جاری و روان است بمجرای
طبیعت یا پرونست از مجرای طبیعت و نگریستن در اسباب و دلایل
و علم عملی بدانستن که تندرستی تندرستان چگونه زایل باید کرد

و باستعمال چیزهای سودمند و دور داشتن چیزهای زیانکار در امور طبیعی
پانزده چیز است یکی از آنجمله ارکانیست و ارکان اجسامست که مادهٔ اولین
از همه کائناتست و هر یک از آن بسیط است یعنی جسدیست یکسان
که اجزای آن بیکدیگر ماند صورت و طبیعت و از امتزاج ایشان آمختن انواع
کائنات پدید آیند و آن آتش و هوا و آب و خاک و هر چهار ضد یکدیگرند
و جایگاه هر یک از آن مختلف آتش جسمیست لطیف و بسیط و موضع طبیعی
او بالای همه عناصر است و بدین سبب او را خفیف مطلق نامند و طبع
او گرم و خشک است و منفعت او در کائنات آن است که چیزها بدو پخته شود
هوا جسمی است بسیط موضع طبع او بالائیست در زیر آتش و بدین سبب
او را خفیف بالاضافه گویند و طبع او گرم و تر است و منفعت او در
کائنات آنست که تحلیل و کشادگی و سبکی پدید آورده آب جسمی است

کره



بسیط و جایگاه طبعی زیر هواست گرد همه زمین در آمده باشد و زیر هوا
باشد و بدین سبب و را ثقیل بالاضافه گویند و طبع او سرد و تر است
و منفعت او در کائنات آن است که دیگر ارکان بدو پیوند پذیرد
و نقشها شوند و خاک جسمی است بسیط و جایگاه او زیر دیگر ارکان است
و بدین سبب او را ثقیل مطلق خوانند و منفعت او در کائنات آن است
که امساک و حفظ اشکال و حیات پدید آرد دوم مراجعت و آن کیفیت است
که از تفاوت اعیان متضاد که در عناصر منفعت خواست موجود است
حادث شود و باز دید آید که هر رکنی از ارکان بصورت اثر کننده باشد و
اثر پذیر است و هر گاهی که این چهار صورت با یکدیگر بکوشند و قوت
هر یک از آن شکسته شود و صورت طبعی از آن میان پدید آید که آن را مزاج
گویند و آن هشت است چهار مفرد و چهار مرکب گرمی و خشکی و گرمی



و تری و سردی و تری و سردی و خشکی و هشتم معتدل سیم اخلاط است
و خلط رطوبت این است که اندر تن مردم روان است و موضع طبعی اخلاط
رگهاست و از آن میان کشادگی چون جگر و معده و سپرز و زهره
و تولد اخلاط از اغذیت و بعضی خلطها نیک باشد و آن را طبعی گویند
و این است که بدل ما یتحلل بدن میشود و بعضی بد باشد که آن را غیر طبعی گویند
و حق آنست که بیرون کنند و اخلاط چهار است خون و صفرا و بلغم و سودا
دوم بر سر مطلب می آید که بر سالکان این راه پوشیده نماند این مقدمه
جمله یاد گرفتن است که در میان صنعت الهی بکار می آید و تا این مقدمه بیاد
نباشد تجویز یکدیگر از موافق و مخالف نمیتوان شناخت و از جمله ضرورات
که در حفظ انکس باشد تا در وقت حاجت محتاج نشود و آن این است
که استحاله عناصر را دریابد بدین طریق که اول جسم نار است و در جوف

آن



آن کره هواست و در جوف کره هوا آبست و آن مشتمل است کره خاک را
و خاک آبیست و خاک آتش میشود و از آتش هوا می شود و از هوا آب میشود
و از آب خاک میشود و از آب باد میشود و از باد آتش و بنا بر این آتش گرم
و خشک هوا گرم و تر است بدین سبب با یکدیگر نزدیکند و با هم نسبت
دارند و آب سرد و تر است خاک سرد و خشک و از خشکی با هم نسبت دارند
و بتدریج ایام از جسم خود بجسم دیگر نقل میکنند چنانچه آتش بمیرد صورت هوا گردد
و هوا صورت آب گردد و آب صورت خاک گردد و خاک صورت آتش
گردد همچنانکه موافقت با هم دارند ضدیت نیز دارند چون خاک سرد و خشک است
و هوا گرم و تر است با یکدیگر نمی سازند و آتش گرم و خشک است و آب سرد و تر است
بدین سبب ضد یکدیگرند و با هم اختلاط نمی توانند شد مگر بامر الله تعالی
مقدمه دوم و آن مشتمل است بر دو باب باب اول در علم کواکب

بدانکه نه فلکند وهفت سیتارگان وکواکب سیتارگان را کویند آفریده
خدای تعالی قمر وعطارد وزهره وشمس ومریخ ومشتری وزحل
سوای اینها راس وذنب است که ایزد دیسمان فلک می نامند واین هر دو را
نیز داخل ستارها می شمارند ونحوست اینها بر نحوست زحل است وستاره
دهم سکز یلدوز است واین را کواکب ارضی کویند بر زمین است فاما
کردش این هر شش جهة بلکه بر ده جهة وکرد عالم دور میزند نحس اکبراست
ونحوست این نیز برابر زحل است وبعضی میکویند که قوت این را بر نه
ستاره مجال است قمر آبی کبود رنک سعد اکبراست وبعضی کویند
مونث وبعضی کویند مذکر ویک چشم کوراست      عطارد
بادی است کوناکون رنک دارد وکندم کون رنک نیز کویند ونحس اصغراست
باسعد سعد با نحس نحس با مرد مرد با زن زن وبا زن مرد وبا مرد زن

زهره



وزهره خاکی سبز رنک سعد اصغراست مونث شمس زرد رنک
آتشی دراجتماع نحس وسعد از نظر حکما کویند الشمس حیثما قد یکون مذکرا وقد
یکون انثا مقراست که مونث است نیر اعظم نیز کویند مریخ آتشی
اصغر وسرخ رنک مذکر بلا اشتباه ومشتری آتشی سعد اکبر مذکر سفید رنک
زحل خاکی نحس اکبراست سیاه رنک مونث بعضی کویند مذکر وراس آبی
نحس اکبراست سفید رنک مونث جفت قمر ذنب آتشی زرد رنک نحس اکبر
جفت شمس مذکر سکز یلدوز خاکی سبز رنک مذکر کواکب الارض است وبعضی
کویند سرخ رنک این هر سه ستاره تابع زحلند شمس وقمر نیرین کویند
زحل ومشتری ومریخ وزهره وعطارد این خمسه را متحیره کویند نیرین رجعت ندارند
وهر یک قانع اند خمسه متحیره دو جسم دارد ورجعت میکند وکسیکه رجعت
دراو قوی تراست درجسم خود از جسم نیرین که رجعت ندارند وقوی نیز هستند



دراصطلاح اشیار

| | |
|---|---|
| قمر | نقره |
| عطارد | فرار |
| زهره | نحاس |
| شمس | طلا |
| مریخ | آهن |
| مشتری | ارزیز |
| زحل | سرب |
| راس | زرنیخ |
| ذنب | جسد |
| کواکب الارض | طلق |

[illegible]

ومریخ دو دو جسم دارند یک جسم ظاهر ویک جسم باطن کاه باشد که باطن
خود رجعت کند وکاه بظاهر خود رجوع دارند بنا براین از قوت ایشان قوی ترند
عشقی برمز کوید کسی داند کوید کسی داند که رمز فهم باشد بدانکه جسم شان در
اصطلاح حکمای صنعت آلهی قمر سرد وتر است نقره را کویند وعطارد کرم
وتر است فرار را کویند زهره کرم وتر است نحاس را کویند شمس کرم
وخشک است طلا را کویند مریخ کرم وخشک است آهن را کویند مشتری کرم وتر است
ارزیز را کویند زحل سرد وخشک است سرب را کویند راس سرد وخشک است زرنیخ را
کویند ذنب کرم وخشک است جسد را کویند کواکب الارض سرد وخشک است
طلق را کویند اینجمله را اجساد کویند واجساد آن است تاب مطرقه دارد
وحکمای صنعت آلهی متفق اند براینقول که قران السعدین نحست وقران النحسین سعادت
کویند که ضدین لایجتمعان محالست والا باستعداد کلی جمع میشوند نزد عالم



محالست وباز خود میکویند اکر کبریت را با زاج وعقاب چکانی با پیاض
بیضه چو آب عطارد همقرین ماه یابد خود آتش از آتش رو نتابد ولی پاید
قران در برج بهرام کند آن منقلب را ثابت اقدام المزاج من الضدین
انخاص بجهة آنکه اجتماع ضدین نحست دراول بر عالم وسعادت در آخر
بر خاص همچنان اجتماع ضدین سعدین سعداست دراول بر عام ونحست
در آخر برای خاص بسبب آنکه عالم تاب محنت ورنج ندارند وخاص محنت
ورنج قبول دارند سخن برمز عشق کفته این مقدمه را واضح تر میکویند و
تمثال چون قمر ومشتری هر دو سعد اند دراول ونحست در آخر زحل ومشتری
هر دو نحس اکبراست اجتماع هر دو نحسین است دراول ودر آخر وسعداند چون
مشتری وقمر یکذاری وبهم کنی عقد شوند اما سعد اند دراول ونحس اند
در آخر بجهة آنکه هر دو جسم با یکدیکر خراب شانند وقمر ماند نه مشتری

قران
بجر اول قرین شدن واتصال
بچیزی ودر اصطلاح علم نجوم
یکجا شدن کواکب از جهت
کواکب سیاره سوای شمس
در یک درجه یا یکدقیقه
قران زهره با مشتری وقران ماه
با زهره یا مشتری

اما جمع کردن ایشان آسانست در اول و نفع بردن از ایشان محالست
در آخر چنانچه راس و عطارد نحس اند در اول سعد اند در آخر اگر نحس با نحس
عقد کنی سعد اکبر میشوند همچنان زحل و مریخ هر دو نحس اکبر اند و اجتماع
ایشان نحس اکبر است در اول و سعد اکبر است در آخر همچنان ذنب و شمس
نحس اکبر است و اجتماع ایشان نحس اکبر در اول سعد در آخر اگر عقد زحل و مریخ
که نحس اند با عقد شمس و ذنب که نحس اکبر اند هر دو نحسین را عقد کنی سعد
اکبر شوند باذن الله تعالی و بمقصود رسانند هر کاری که با بتدا نحست آخر
آخر آن سعد اکبر شود و کاری که ابتدای آن سعد است آخر آن کار نحست
و آسان را سعد و مشکل را نحس میگویند اما در خاصیت تفاوت دارند **شعر**

رایگان رخ نمی نماید یار ... گل نیاید مگر زین خار
عشق زحدیث عشق بس کن ... دل در پی کار خویش بگذار





زر و سیم هفتاد و یکدرم سیماب ... چهل شش از زر سی و هشت شمار
ذهب صد است و سرب پنج و نه و آهن چهل ❊ برنج و مس چهل و پنج و نقره
پنج و چهار نه فلس مستوی انجم را بر کشی اختلاف وزن دارد هر یکی
بی اشتباه ❊ زر لکن زیبق الن اسرب و هن ار زیر چهل فضه نه آهن یکی
مس شبه مه صفر ماه ... بر جها دیدم که از مشرق بر آورند
جمله در تسبیح و در تهلیل حی لا یموت ... **چو حمل چو ثور و چو جوزا و سرطان**
**و اسد سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو حوت شعر**
لا و لا لب لا و لا لا شش مه آست ... لل کط و کط لل شهور گوته آست
شرف آفتاب دان حمل ... ثور و مه را شرف شناس محل
مر زحل را شرف بود میزان ... شرف مشتری است در سرطان
یابد از جدی هم شرف بهرام ... همچو از حوت زهره یابد رام



تیر را سنبل است برج شرف ... همچنان جدی را شمار سلف
شرف راس خانه تیر است ... ذنب اندر کمان شرف گیر است
حمل و عقرب است با بهرام ... قوس و حوت است مشتری را رام
ثور و میزان چو خانه زهره است ... مر زحل راست جدی و دلو مقام
تیر جوزا و خوشه و سرطان ... خانه آفتاب شیر مدام
رمز کی گفتم از نجوم ترا ... تا بیا موزیش تمام تمام

**باب دوم در بیان صفت اسامی دوازده برج حقیقت جسمی و طبیعی حمل ، ثور ، جوزا ، سرطان ، اسد ، سنبله ، میزان ، عقرب ، قوس ، جدی ، دلو ، حوت**

اگر حمل بود دی آتش بود دی ❊ اگر ثور بود دی خاک بود دی ❊ اگر
جوزا بود دی باد بود دی ❊ اگر سرطان بود دی آب بود دی ❊ اگر اسد
بود دی خشکی بود دی ❊ اگر سنبله بود دی کشت بود دی ❊ اگر میزان





بود دی عدل بود دی ❊ اگر عقرب بود دی دشمن بود دی ❊ اگر
قوس بود دی تاریکی و ضد بود دی ❊ اگر جدی بود دی آبادی بود دی
اگر دلو بود دی گردش و مخالف بود دی ❊ اگر حوت بود دی سبزی
بود دی **حمل** گرم و خشک گرمی او شش درجه و خشکی چهار درجه **ثور**
سرد و خشک سردی او چهار درجه و خشکی او شش درجه **جوزا** گرم و تر
گرمی او شش درجه و تری او چهار درجه **سرطان** سرد و تر سردی او
چهار درجه و تری او شش درجه **اسد** گرم و خشک گرمی او پنج درجه و خشکی او
پنج درجه **سنبله** سرد و خشک سردی او هفت درجه و خشکی او سه درجه **میزان**
گرم و تر گرمی او پنج درجه و تری او پنج درجه **عقرب** سرد و تر سردی او
شش درجه و تری او چهار درجه **قوس** گرم و خشک گرمی او چهار درجه
و خشکی او شش درجه **جدی** سرد و خشک سردی او سه درجه و خشکی او

اوشش درجه دلو گرم وتر گرمی او هفت درجه وتری او سه درجه
حوت سرد وتر سردی او چهار درجه وتری او شش درجه بدانکه آنچه
در اصطلاح حکمای اهل صنعت آتی بقول عشق مقرر کرده اند این است
حمل آتشی شکل آهو بره نر منقلب خانه مریخ شرف آفتاب هبوط زحل
وبال زهره دم الاخوین ومارقشیشا وذهبی وفضی ثور بادی گاو خانه
زهره شرف قمر وبال مریخ ملح القلی جوزا بادی شکل آدم از بالای
ناف دو سر دارد وچهار دست از ته ناف دو پای دارد نر وماده جفت
خانه عطارد وشرف راس هبوط ذنب وبال مشتری زاک زرد وغیره
چرب چیز مثل روغن شمع سرطان آبی خانه قمر شرف مشتری هبوط مریخ
وبال زحل ماده بشکل پنجپایه شکن کهاروان بهندی اسد آتشی نر
خانه شمس قشر البیض ونوره وآبگینه سنبله خاکی شکل دختر بکر شرف

عطارد



عطارد وهمخانه عطارد ووبال مشتری هبوط زهره ملح الطعام یعنی نمک
میزان بادی سبز رنگ بشکل آدمی میزان در دست گرفته خانه زهره شرف
زحل هبوط آفتاب وبال مریخ شنجرف زرد وسفید عقرب آبی شکل جفت
عقرب خانه مریخ هبوط وبال زهره گوگرد قوس نر آتشی مرد سیاه و تیر
کمان در دست کشیده خانه مشتری شرف ذنب هبوط راس وبال
عطارد شوره قلمی جدی خاکی خانه زحل بشکل ماده خوک شرف
مریخ هبوط مشتری وبال قمر ملح الانسان دلو بادی بشکل پیر مرد دلو
در دست گرفته گاه خالی گاه پر خانه زحل وبال شمس ملح النار یعنی
نوشادر حوت آبی بشکل جفت ماهی ماده خانه مشتری شرف زهره هبوط عطارد
وبال عطارد زاج سفید انجمله اجسام می نامند آنست که تاب مطرقه دارد
وباظهار اسم معنی عشق    کار ربط ایست باقی بهانه بدانکه حکمای



سلف فلک را دوازده برج قسمت کرده اند هر قسمی را یک برج خوانند
از انجمله شش برج راست برآمده آنرا مستقیم الطلوع خوانند در آنزمان
کارها باسانی برآیند دیگر شش برج واژگون برآیند وآنرا معوج الطلوع
گویند در آنوقت کارها بدشواری برآید وبرج مستقیم الطلوع از سرطان
تا آخر قوس وبرج معوج الطلوع از جدی تا جوزا باشد چون قمر از راس
جدا شود ابتدای کارها خوب باشد با تمام رسد چون از ذنب او همش
جدا شود ابتدای کارها بدشواری برآید دیگر اگر خواهی که برج منقلب
وذوجسدین وطبیعت سعد ونحس بدانی اول برج منقلب حمل طبیعت آتشی
دارد وخانه مریخ نحس اصغر وسرطان آبی خانه قمر سعد اکبر است
ومیزان بادی طبیعت خانه زهره سعد اصغر است وجدی طبیعت خاک
خاکی نحس اکبر است دیگر بروج ثابت ثور خاکی خانه زهره سعد اکبر است



واسد آتشی خانه شمس است وعقرب آبی خانه مریخ نحس اصغر است
سنبله خاکی خانه عطارد نحس است وقوس آتشی خانه مشتری سعد اکبر است
حوت آبی خانه مشتری سعد اکبر است دیگر بدانکه ستاره سکز یلدوز
نحس اکبر است وسر او مانند شیری دهان باز کرده هرچه پیش آید او
کشد وچون شروع در کاری کنی باید که پرحذر باشی وچون برمیان
دو خصم ناظر افتد اگر نظرش بر پشت کسی بود او مظفر باشد اگر آن
ستاره موسومه پس پشت بود وچون بسفر روی بهتر باشد که برو
نباشد واگر در زمین بود دفن کردن مال ونهادن بد باشد واگر در
آسمان بود بلندی وبالا رفتن وبه پایین رفتن وسواری کردن
نشاید وطلوع از موضع ترکان باشد وتاریخهای مختلفه از جوابهای
مختلف برآید اول چنانچه درین دایره نموده شد که سکز یلدوز هر خانه

اجس نعبی تجت شعاع

باشد بهتر باشد غرهٔ سکز یلد و زاز ا ماه پس بگیرند تا غرهٔ ماه سوم تاریخ ماه
میشود تا آخر بیت و هفتم شهر دیگر تمام و در هیچده تاریخ بیک جانب
از جواب عشره سیر دارد در عمل گردش این میزان و طرحش و اشکال
درست بقانون رمل میشود تا جمله دو این دائره مذکور و اضح
خواهد شد از این موجب شکل دائره نوشته شده این است



آنکه ارواح و انفاس و اجساد اول ارواح را چهار طبائع عملی و اجب است
یکی طهارت دوم تکلیس سوم حل چهارم عقد همین نوع نفس و جسد را
نیز چهار طبائع عملی ضرور است و لازم داند نظم ابیات

زرنیخ و سرب و زیبق و کوکرد و توتیا ... از شمس مغربیت که این مت بی عتبا
در خون تیره تر کن آنکه نبارد کن ... قلعی نحاس زر کن این است کیمیا
زحل هر گاه با کبریت میرد ... شود قائم در آتش رقص گیرد
مشان مرده بزیبق عقد گیرد ... یقین گردد غنی فقرش ببرد
آهوی آتشین را چون بره بزاید ... کافور خشک گردد با مشک تر پزد

والله اعلم پوشیده نماند که در علم بر تحصیل علم اگر لازم شود نوشته شده
دریافت نموده در کار خود بعمل آرند و فیض یاب شوند باب اول
در بیان طهارت و تصعید ارواح و حل و عقد آن



بدانکه ارواح چهاراند

حبه تیغی روی باتوتیا

در این باب چهار فصلست فصل اول در بیان طهارت
روح اول روح اعظم زیبق روح دوم جسد و روح سوم
سنبل فار بزبان عربی زرنیخ و شک نیز گویند و روح چهارم
نوشادر است حکمای سابق و حال در موافق دریافت خود بانواع کرده
میکنند اگر عمل هر یک نوشته شود و اختلافها در میان آرد بطول می
انجامد آنچه لازم بود ضرور و مجرب نموده بقید قلم می آرد قاعدهٔ
کلی این است که زیبق و نوشادر و سنبل را تصعید کنند همین تصعید و یا کی
طهارت اینهاست اما آنچه بجهة احمر و ابیض برای عمل هر یک تصعید
و تقسیم علیحده مقرر است و آنچه فقیر عشقی بعمل آورده منتخب نموده است

نسخه عمده

فاما بعضی حکما ارواح را با ملاح در تصفیه پاک می کنند و بعضی در تشویه
اما بهتر از همه تصعید است مگر زیبق چندانکه خواهی و مثل آن ملح اندرانی



باهم بسائی و قطره قطره آب بده تا یکساعت سحق نما و تصعید کن
در آثال بنار رطب تا دو پاس اگر یک رطل باشد یعنی نیم آثار پخته تمام روز
آتش بده این است پاکی ارواح اعظم اگر خواهد بی ملح تصعید کند
نیز میتواند شد آنهم پاک میشود و این هردو عمل فقیر است و برای عمل احمر
و ابیض هر دو بکار آید و ارواح دوم جسد است بگیر چندانکه خواهی در تو
آهنی یا گلی بگذار که قدری روغن میرسد میند از باین قسم که قطره قطره
می انداخته باش و نوشادر نیز اندک اندک بپاش و خوب میگردان تا هر دو
اجزا باهم چسپ خود بخود و صاف و سفید گردد ایضاً بگیر جسد و زرکن در شش حصه
یا چهار حصه کبریت بگیر و اندک اندک درگذار می انداخته باش و روغن
نیز قطره قطره همراه کبریت بده تا که تمام در و سوخته شود آنگاه مطهر
گردد نوشادر اندک اندک بپاش و خوب بگردان تا هر دو اجزا

بهم چند خود سفید و سخت شود ایضا شقیه جسد بگیر چندانکه خواهی بگذار و قطره
قطره روغن و اندک اندک شون قلمی نیز انداز تا تمام سوخته شود و بکوب آنرا
با سه شون قلمی کافیست ایضا جسد را در روغن سم اسب هفت مرتبه گداخته
ببیند از صاف شود و طهارت جسد این قسم نما شقیه سنبل سفید که روح
سوم است وانید و قسم است سفید و زرد فاما تنقیه سفید این است بگیر
سنبل فار چندانکه خواهی بسای تا هبا شود و همورن او ملح طعام یا
ملح قلی ممزوج کن و یکپاس با یکدیگر سحق کن و تصعید کن در قارورا با آتش
میانه تمام روز مثل برف سفید بالا آید و همین یک تصعید برای سنبل کافیست
ایضا تصعید سنبل زرد چندانکه خواهی و با زاک زرد بسایی و هر دو همورن
باشد و قطره قطره آب میداده باشد و در قارورا کرده باشد آتش
شد تا چهار پاس بده رنگش سرخ مثل عناب بر آید شقیه نوشادر

روح



روح چهارم نیز دو وجه است یکی در آتش بگیر و نوشادر چندانکه
خواهی باریک بسای و در پیاله چینی کن و چهار حصه آب صاف داخل
کن تا حل شود و بگذار تا خاک ته نشین شود و بعد آب صاف تقطیر کن و
در پیاله چینی در آفتاب نگاهدار تا خشک شود و اگر مکرر کنی مضایقه
ندارد و ایضا شقیه از آتش بگیر نوشادر چندانکه خواهی و بسای با همورن
ملح طعام و در آثال تصعید کن تمام روز تا مصعد شود و اگر با ملح قلی
کنی همین قسم مصعد میشود و کف دریا نیز بهمین دستور بعمل آید از این
هر سه قسم شقیه مصعد میشود بهر کدام که خواهی عمل کن اگر خواهی فقط
نوشادر را تصعید کنی نیز خواهد شد فصل دوم در تکلیس ارواح بگیر زیبق مصفا
چندانکه خواهی و همورن آن دو بعد ملح تر زد و زاک زرد و بسای
دو ساعت دو پاس سحق کن و در آثال تصعید نما یکوقیه زیبق را



یکساعت آتش معتبر است و یکرطل را تمام روز برای زیبق آتش میانه
لازمست آنچه ته نشین میشود رنگش سرخست و آنچه خامست بالا می آید
رنگش سفید و خام مذکور را با زهمورن آن زاک زرد انداخته بسای
و آنچه ته نشین و غیره در اوست داخل نموده در آثال کن و آتش
بدستور سابق بده اگر تمام ته نشین شود رنگش سرخ گردد و مانند
رخام بعد بر آتش قدری نهاده ببیند اگر قائم شود و دیگر دود نیارد شد
وگرنه با زاک مذکور بدستور انداخته سحق نموده تصعید کن تا تمام پیچد
قائم شود و بعد از آن با آب پاک بشو آنچه خاک و کلست دور کند و زیبق
خالص جدا کرده نگاهدار دانیجر و از جمله چهار رکن است ایضا
و تکلیس زیبق مصفا چندانکه خواهی و همورن آن ملح اندرانی یعنی
نمک سپیده بریان کرده سحق و برابر زیبق شب یمانی و هشتم حصه

نیم وزن

نیم وزن

کبریت



کبریت را با آب خالص سحق کن بعد از آن ملح با شب انداخته بسا
و در آثال تصعید کن آنچه مصعد شده آنرا وزن کن و برابر شب یمانی
و هشتم حصه کبریت داده بدستور سابق چهار مرتبه تصعید کن اگر ته نشین
شد بهتر و الا نه برابر مصعد شب داده تصعید کن تا که تمام ته نشین و قایم
شود و دود بر نیارد و مانند عاج سفید گردد وانیهم از تجربه عشقی است
قال محمد زکریا بگیر نمک بریان کرده و نیم وزن زیبق و شب یمانی دو اجزا
زیبق و ربع حصه نوشادر نیز داخل کرده با یکدیگر با خل مقطر سحق نما
و خشک کن و در آثال انداخته تصعید کن بحدی تصعید و سحق کن که
تا ته نشین شود و این عمل هم عشقی کرده فاما بکوشش بسیار میشود و بعد تیار
شدن این زیبق را خوب بشوید که رنگ و طعم شب و نوشادر نباشد اگر
اثری از شب ماند زیان دارد پنجاه یا شصت مرتبه با آب خالص

بشوید واحتیاط تمام کند که زیبق باب بدر نرود واگرچه تکلیس
دیگر هم میشود فاما اولی امینست وانصب برای احمر وابیض است
که نوشته شد **ایضا تکلیس روح سوم** بگیر سنبل سفید یک آثار وزرنیخ
ورقی ربع آثار وبون زرگران ربع آثار وشب یمانی ربع آثار
وشورن قلمی ونوشادر ونمک بندی وشنجار وتوطیای سبز وزاک
زرد وبریک ربع ربع آثار وملح عجین نیم پاو واسپاپوری نیم پاو جمله را
باهم کرده سحق نما وقطره قطره آب بیاض البیض مقطر ده جبا
بسته در آثال تصعید کن بهمین طریق سحق کن که تمام ته نشین وقائم شود و
بر آتش انداخته به بیند اگر سپید و داست بهتر والا باز سحق کن ومکرر تصعید
تا که ته نشین وقائم شود ونمک که پائین او مانده است آنرا دور کن
باب خالص شسته صاف نماید قال شیخ عبد الله عرب





بگیر ملح شورن را در روده گاو یا مثانه گاو انداخته دهن محکم بسته در آب
انداز تا که تمام حل شود بعد از مثانه بیرون آورده آب صاف بگیر و
حل نوشادر تا تیزاب هموزن آمیخته نگاه دار واز این آب سنبل را سحق کن
همچنان مکرر عمل آر ثابت گردد واگر با ملاح دیگر سحق نموده تصعید کنند آن
نیز خواهد شد فاما اینعمل بهتر است **ایضا تکلیس وثبوت ارواح چهارم**
نوشادر بگیر چندانکه خواهی وباریک بساود وچندان آن نوره بگیر
ویکحصه شورن در آوند گلی فرش نما واندک نمک سائیده بر و بپاش
وبالاش سائیده بسیند از و شورن آنچه باقی مانده بر او فرش کن و
دهن آوند بگل بند کن آتش تند تا دوازده پاس بکن وبعد از آن با آب
انداخته مقطر بحر علقه بحدیکه اثر طعم نمک در آب نباشد بعد در ظرف آهنی
انداخته تاکه تمام آب خشک شود ونوشادر خالص قائم شده باند



**تکلیس روح دوم جسد است** بگیر جسد چندانکه خواهی وشورن نیز هموزن
او بگیر اول جسد را که از کن بعد که از اندک اندک شورن بر او انداخته باتش
سوخته شود فاما با آتش بطن یعنی مساوی دو جسد دود کنند اگر این دو زنان خاک
شد بهتر والا نه شورن دیگر بگیر وبه بینند از تا بلورا نرگه خاک شده بشود بعد
در آب انداخته آنچه تکلست بگیر وبهر جا که خواهی بکار بر داین عمل فقر غش
نموده شد واگر با تیزاب بخواهد میشود وباهر ملح بخواهی تکلیس کن خواهی فقط
**سیوم در تصعید نفاس واصلاح آن** چنانچه در فصل تقیه شرح داده شد
در بیان طهارت همچنان تصعید کنی در آثال نهاده والسلام رنگ زبر
وهر ارواح را که خواهی تعفیت وتصعید وتکلیس برد ومساوی است
در نیعمل آنچه ضروری بود نوشته شد وتصعید جسد این است بگیر جسد
چندانکه خواهی وانرا ریزه ریزه کن بمقدار نخود وهموزن وزن او ریم تیاق
بگرد

خاک

داین عمل فقر غش



بگیر ودر قرع زجاج فرش کن وجسد را در واندازو دهن قرعه بند کن
محکم ودر دیگ بوا جنبر آتش شش پاس مده میانه وچهار پاس آتش شدید
بده وجوهر او رنگ زرد گرفته بگلوی شیشه خواهد رسید این است جوهر
داگر با نمک و نوشادر در کنی همین قسم خواهد شد واگر فقط کنی نیز خواهد شد
جز عجب است غریب **فصل چهارم در حل وعقد ارواح** بگیر ارواح
مکلس را ای نوشادر بهر کدام که خواهی با تیزاب مذکور که شرح داده
شد چنانچه وتشویه کن تا هموزن خود بخورد بعد از آن سحق کن با تیزاب
دو دیگر حل کن وتیزاب مقطر ده باید که چهار چند از کلس باشد ودهن
قاروره محکم بند کن ودر آلت حل نه یا در صقر زبل نه یا در شکنبه اسب نه
دو هفته یا سه هفته حل گردد وشرط حل آنست که درو دود نباشد
واگر دود باشد آنرا با تیزاب مذکور سحق نموده تشویه ده بدستور که

سابق کردی که تمام محلول شود نقیمی است که حکمای سابق عمل کرده‌اند
وآنچه فقیر عشقی بعمل آورده وامتحان کرده این است که ارواح مکلّس
واجساد مکلّس هرچه باشد با تیزابها که در باب ششم نوشته خواهد شد
هرکدام که مناسب حال اوست تشویه وسحق نماید در قاروره انداخته
چهار چند او تیزاب داخل کن ودهن قاروره را بند کرده تا یک هفته از دست
می‌جنبان واگر فرصت نباشد در آفتاب بگذار که این قسم نیز از آب
بهتر است وبعد عقد کن وعقد بر دو قسمت **اول** عقد در قدح صینی رجاجی
**وعقد دوم** در قرعه انبیق که آن را تقطیر نیز می‌نامند اول کاسه رجاجی
یا چینی یا سفالی هرکدام که باشد بر وی گل حکمت نما واجزای حل شده را
درو بینداز وسرپوش را بالایش بگذار وپیاله را بالای ریگ گرم
بر دیگدان بگذار آنرا بالوختر گویند وآتش پاین میکرده باش که ریگ



سرد نشود وآنچه درو است از بالا ریخته تمام جذب شود وخشک شود
هر مرتبه که سحق توان نمود وهمین قسم حل وعقد توان نمود تا هفت مرتبه و
حکمای سابق حل وعقد هفت مرتبه مقرر کرده‌اند **و دوم قرعه انبیق**
**است** وآنرا باین قسم باید کرد که اجزای محلول درو باید انداخت وانبیق را
بر ریگ گرم بدستور سابق باید نگاه داشت که آنچه مقطر شده در
قابله افتد وعقد شده در انبیق باند همچنان هفت مرتبه تیزاب تازه داده وسحق
نما در انبیق که گوشه مقطر کند بعد ونذکور این ارواح واجساد و تقطیر
ارواح اجساد نیز گویند ودهن قرعه انقدر کشاده باشد که دست
درو تواند رفت **باب دوم در حقیقت انفاس وآنکه منقسم بر چهار فصلست**
**فصل در بیان طهارت انفاس** نفوس بسیارند اما در اینجا
آنچه ضرور است بسبب اختصاص بیان نموده می‌شود انشاء الله



**زرنیخین وکبریتین وزاجین** اینجمله شش انفاس معتبرند وانها عقد
کننده وثابت کننده ومکلّس کننده روح اعظم اند یعنی زیبق وازین
نفوس صبغ دهنده ارواح واجساد وثابت کننده ارواح مکلّسی
ورنگ کننده اجساد وخاصیت انفاس آنست که خود غایب شود
وروح جسد را رنگ دهد وکامل کند ونفس معزز ومکرم کبریت است
وبعد ازاین زرنیخ وبعد ازاین زاج زرد وبعد ازاین زاج سفید است
**یکم تنقیه کبریت** چندان که خواهی باهسوزن شب بسای وآب نوع
همچنانکه زبن کرده آنرا خشک مقطر کن یعنی در شیر وبعضی در املاح
محلول وبعضی در ترشی میکنند هرکدام که خواهی بکن این هردو مساوست
باین قسم که اول بردهن دیگ پارچه لک به بندد فاما پارچه در
اندرون او آویزان باشد که دوا سوخته نشود ودر اندرون دیگ



دیگر املاح وترشی آنچه خواسته باشی میندازد وبرلب دیگ آرد را
خمیر کرده بندی ودو انگشت دیوار بکن وبالایش تاب آهنی داده
بر آتش روغن کن از گرمی او آنچه هست گداخته شده درین املاح
یا ترشی خواهد ریخت وجوهر او برنگ سفید وشفاف مثل مروارید خواهد
برآمد وشب سوخته خواهد شد امیست تنقیه هردو کبریت **ایضا کبریت**
چندانکه خواهی در روغن گداز نمائی ودر ترشی آب لیمو سرد کن
باین قسم هفت مرتبه عمل کن فاما هر مرتبه روغن تازه باشد وآب لیمو نیز
که درو سرد کنند آنهم تازه باشد هر مرتبه گداز کن سرد کن از آنکه گرم
واز پارچه صاف نموده گداز میداده باشی این است کبریت
که اگر خواهی در عمل دهن بکار بری زود در روغن خواهد شد این اجرا
ازجمله چهار رکنست **تنقیه دوم زرنیخ اصفر واحمر**

چندانکه خواهی و هموزن آن ملح سنگ یا ملح قلی باهم سحق کن و
آب نون دو چندان ده سحق کن که هبا شود و پاک بشو
که سیاهی ازو برطرف گردد و صاف شود هرچند اینعمل مکرر کنی
سفید و صاف مانند براده نقره خواهد شد **نوع دیگر** بگیر تیزاب
و ملح قلی چندانکه در باب تیزاب شرح کرده خواهد شد از تیزاب
مذکور بسای و طبخ کن و باب بشوی چنانچه سفید گردد **ایضا** بگیر
زرنیخ هرکدام که خواهی و هموزن آن ملح قلی و هردو بسای تا
هبا شود و اگر آب در کار شود آب نون در و خشک کن در آفتاب
و تصعید کن در آثال یا در قدح یا زجاج آنکه اصفر است اصفر خواهد
شد و آنکه احمر است احمر خواهد شد اینعمل بهتر است و شقیقه فقیر آنچه انتخاب
نموده اینست که شقیقه نفس زرنیخ و کبریت تصعید است **نفس سوم** زاک





که مایل بسرخی باشد و مانند آهک ریزنده باشد و تجلی آن همچو طلا
معلوم شود و خاک بر و اصلا نباشد که آنرا زاک کرمانی گویند
هرچند که خواهی آنرا باریک بسای و حل کن باب شیرین و نگاهدار
که آب صاف رنگین بالا آید و آنچه اغلظ است ته نشین شود و بعد آب رنگین
احمر بگیر و در پیاله چینی کن و در آفتاب نگاهدار تا خشک شود مانند خاک
احمر خواهد شد اینست شقیقه زاک زرد و هرجا که خواهی بکار بر **شقیقه**
**نفس چهارم** و آن شب یمانیست و آنرا زاج سفید نیز گویند اگرچه رنگ
سرخ و زرد هم دارد باشد فاما بهتر رنگ سفید است که مانند بلور شفاف
باشد بگیر چندانکه خواهی بسای و چهار چندان آب داخل کن تا حل شود
و ساعتی نگاهدار که آب صاف بالا آید آنرا بگیر در پیاله چینی کن و
در لنگری بگذار و در آفتاب نهد از خشک شود مثل نبات بسته گردد



و آنچه زبده بسته شده در لنگر خواهد ریخت و اگر این آبرا در دیگ
قلعی دار انداخته جوشش دهی مثل شکر سفید بسته خواهد شد و شقیقه جمیع
املاح همین دستور است این است طهارت جمیع املاح که در دیگ
انداخته جوش کنی بر آتش همچو ریگ خواهد شد **فصل دوم در تصعید**
**انفاس** بگیر کبریت چندانکه خواهی با هم چند آن ملح تلخ و قطره قطره
آب صاف داده سحق کن یکروز بعد پاک بشو که سیاهی برود بعد
نیز نیم وزن آن ملح تلخ بده چهار روز باز سحق کن و پاک بشو و بعد
برابر او براده مشتری یار کن و بسا و قطره قطره خل مقطر ده تا هبا
شود بعد تصعید کن در آثال با آتش بطی مصعد خواهد شد و تصعید شده را
باز با ثفل که در آثال مانده با همراه این سحق کن بخل مذکور و باز تصعید
کن بهمین قسم سه مرتبه عمل تمام تا آنچه در دست همه مصعد شده آید





و اگر چیزی کبریت در ثفل مانده باشد قدری نوشادر انداخته سحق
نموده تصعید نماید که تمام آنچه هست خواهد برآمد و اگر این کبریت را
با چهار چند ملح قلی سحق کنی و با خل مقطر طبخ کنی فی الحال در گداز
آید اگر عمل کبریت را شرح نمایم بطول می انجامد اول اینست که
عقد زیبق دود میکند و قاعده کبریت ثابت اینست اگر در ظرف
انداخته بر آتش نهی مثل لاک گداز شود و چرخ زند و شعله نکند ایام هفتم
را کبریت زایب گویند **جابر گوید** که آتش کبریت از هیزم نباید کرد الا
قصب فی ازبس که نازکست سوخته میشود **محمد بن ذکریا و رازی گوید**
که ثبوت کبریت اگر بر صفحه قمر یا نحاس نهی نسوزد و شعله نکند
و صفحه را سیاه نکند رنگ زرد یا سفید بر صفحه مذکور پیدا کند
**علوی گوید** که ثبوت کبریت آن است که اگر با زیبق سحق کنی

سیاه نکند و زیبق را نخورد و اگر حل کبریت را قدری زیبق دهی
زنجفر سپید گرداند و اگر بسیار دهی زنجفر احمر گرداند ایضا کبریت را
با براده مریخ سحق کنی با خل مذکور که در و ربع حصه نوشادر مصعد انداخته
باشی و تصعید کنی در آثال مصعد خواهد شد مانند برف و اگر همین قسم
مکرر کنی با براده مذکور سحق با خل بتمام روز تشمیع کنی بآتش بطن
که تری او خشک نشود و داغ نخورد هفت بار بعد از آن تصعید کنی
در آثال بنار بطن چهار پاس چنانکه گفته شد مصعد خواهد شد رعونی طریق
دوم تصعید کردن کبریت این عمل آمده که اول کبریت را در ظرف
گلی انداخته در آثال بگدازد و گرد او ریگ پر کند و آتش بطن او چهار
پاس دهد و از سوختن ملاحظه کند تمام مصعد خواهد شد و مانند بلور
سفید خواهد شد و برای اینعمل آتش نیمه کافیست ایضا کبریت بگیر چندانکه





چندانکه خواهی و با تیزاب نون وقلی سحق کن و دو روز بعد هموزن
کبریت نون آب نرسیده بگیر با هم سحق کن هرگاه خشک شود تیزاب
مذکور بده و سحق کن تمام روز و شب تشمیع کن بآتش بطن که داغ نخورد
و روز آینده تصعید کن در آثال بهمین طریق کن و تشمیع نما تا هفت مرتبه
و آنچه بعد از هفت مرتبه تصعید شود آنرا بعد انجماد از همچنان که تمام چربیت
از نون بیرون شود و اگر کبریت [illegible] بوزن سابق نباید البته
ته نشین شده باشد پس باید که آنچه بضمن دست آنرا در ظرف حدید یا در
آثال مذکور شش حصه تیزاب مذکور انداخته بجوشان تا آب سرخ خواهد
شد آن آب سرخ را بگیر چندانکه تواند که درو رنگ سرخ باقی نماند که آنچه
سرخ است کبریتیت فاما هر بار که آب داده جوش دهد آن آب
همه تیزابست و صاف بگیر که درو دردهم نیاید آنچه آب رنگین جمع شده



آنرا در ظرف حدید یا در آثال جوش دهد بآتش بطن تا که تمام آب خشک
شود و آنچه کبریتیت عقد شده خواهد ماند آنرا جدا نگهدارد بعد در وی قدری
روغن کنجد بسیار از درچینی کن و روغن باید که اندک اندک گرم باشد
که کبریت نسوزد و نه سرد باشد که کبریت عقد بندد و بدین قسم چهار پاس
نگاهدار کبریت مذکور در روغن مذکور آب شده باشد بعد سرد کند و آنچه
روغن بالاست دور اندازد و صاف نموده نگاهدارد و در عمل کبریتیت
اگر از اول تا آخر احتیاط کند چنانچه نوشته بهتر خواهد بود که اگر
اندک تغافل کند همه سوخته و ضایع خواهد شد چون عمل کبریت بسیار نازک
است هرچند احتیاط کند بهتر خواهد بود که در اندک تغافل و نتیجه وقتی
دیگر بدست نمی آید ایضا بگیر چندانکه خواهی با آب صابون سحق کن
که آنرا معین الصابون در آنجا گفته خواهد شد و به تیزاب مذکور





سحق کن و در آفتاب خشک کن بهمین طریق هفت روز مرتبه عمل کن بعد
هموزن در طلق محلول سحق کن دو روز و همان تیزاب می انداخته
باش بعد هموزن طلق زجاج مسحوق انداخته باش و دو روز بهمان
آب سحق نما و خشک کن و تصعید کن در آثال چیزی عجب بیرون آید اگر
هفت بار تکرار کنی نیکو آید و اگر با نوشادر سحق کنی و تصعید هم نیکو آید
عشقی گوید در هر ترتیب که پیشتر گفته شد با هر اجزا که املاح باشد
با جسد تصعید کنی با مداد نوشادر میشود فقیر گوید که تکلیس انفاس و تصعید
انفاس یکی باشد و تصعید نفس دوم بگیر زرنیخ آنرا سحق کن دو روز
باب صاف خشک کن بعد آنرا از آنقلی و نوشادر که در باب آنها
گفته خواهد شد و دو شبانه روز سحق کن و تشمیع کن بآتش بطن که خشک
شود بعد بوزن آن طلق و زجاج انداز و سحق کن با آب مذکور تمام

روز و شب تشمیع کن همچنان پنج یا نه مرتبه چون دود او سفید شود
تصعید کن در آثال یا در قارورن چنانچه میشود و مشهور است چون
آتش این مصعد شود و مثال برف و نرم مثال موم گردد اگر زرد
گیرد باز از سر نو گیرد و باز تصعید کن تا سفید گردد اگر بر صفحه نهی در آتش
نسوزاند امینست جوهر زرنیخ ایضا بگیر زرنیخ چندانکه خواهی از آن محلوب
کن که هبا گردد و خشک کن و بمقدار یکرطل زرنیخ را ده درم براده نحاس
و ده درم براده آهن و ده درم طلق محلوب و ده درم نمک و ده درم
اشخارس و ده درم مغز بادام تلخ مقشر جمله را باهم سحق کن چندانکه
توانی یکجود شوند وایزا با ده درم عسل مصفی و پا میزند و بجنبانند
تا یکی شود و از دست فتیله سازند و آن فتیله ها را در آثال خشک نما
بر آتش تا رطوبت عسل خشک شود و بعد دهن محکم بند نما و تصعید کن

بآتش



بآتش میانه تا سرخ و زرد مصعد شود باز ثفل واصل یکجا کرده
سحق کن با ده درم عسل بیامیزند و نیز فتیلهای صاف سازند
و بدستور سابق مصعد کن تا سه مرتبه اگر سفید شود بهتر و گرنه نیز سحق
کن تا سه بار مثل دانه مروارید و الماس جهبا برآید امینست جوهر
زرنیخ هرجا که خواهی بکار بر و فتیلها سحق کن در قارورن انداز
و تحقیق کن هم نیکو آید این چهار رکن است ایضا بگیر زرنیخ محلوب
سحق کن باب خالص تا زبده گردد و همو زن زرنیخ براده نحاس
و براده کجبل هرسه باهم سحق نموده و قطره قطره خل مقطر ده و شب
آنرا مشمع کن دو روز سحق کن تا هفت روز مجرب کن در آتش
اگر دود او سفید برآید بهتر و گرنه تصعید کن در قارورن و قدری
نمک در ته قارورن فرش کن مصعد خواهد شد همچو الماس اگر



مکرر اصل و ثفل با خل مقطر دو روز سحق کن و تصعید نما سفید گردد
و چون ایزا سحق نموده آتش دهی چندانکه سرخ شود بر نقره طرح دهی
عیار گرداند و اگر بر شمس نهی سرخ گرداند و نحاس را نیز احمر گرداند
و اگر با مریخ کنی نیکو آید و با مریخ و مشتری هم نیکو آید تصعید و تکلیس
انفاس یکی باشد همچو تصعید را تکلیس گویند و هم تصعید و تکلیس
شده را سحق کنی تکلیست ایضا برآوردن جوهر زرنیخ محلول
و همو زن او مرداسنگ هردو را علیحده بساکه جدا گردد و ته با
باهم سحق کن باب صبر بسیار بعد قرص کن و خشک نما بعد در روغن
بریان کن تا که سیاه شود من بعد بر آتش انداز اگر دود او سفید
برآید در قارورن کرده جوهر بگیرد باب صبر جوهر نیک برآید
فصل سیوم در حل انفاس بگیر کبریت مصعد چندانکه خواهی که



ذکر کرده شده است با تیزاب ملح قلی و نون پس یکجزو کبریت مصعد را
خشک سحق نما که جدا گردد با چهار جزو از تیزاب مذکور بیامیزد
و در آثال زجاجی انداز و طبخ نما و دو جزو تیزاب دیگر انداز طبخ کن
باز دو جزو تیزاب انداز و نیز هر بار دو دو جزو تیزاب داده طبخ
یکجزو کبریت با هشت جزو تیزاب بجوز داآبی خواهد شد مانند دم اخل
کبریتیت اگر خواهی عقد کنی همچنان حل و عقد هفت مرتبه بکن مشمع خواهد
شد عقد زیبق خواهد کرد ایضا حل کبریت با تیزاب ملح قلی و نوشادر
مقطر شده شش جزو کبریت مصعد مسحوق یکجزو باهم بیامیزند و در
آثال زجاجی طبخ نما بنار بطن داده چندانکه چهار حصه باند حل
خواهد شد مانند خون امینست حل کبریت و زرنیخ را نیز همین عمل حل باید کرد
و بهترین از جمله صناعت و عمل عشقی است فصل چهارم عقد کبریت و زرنیخ محلول

نوع دیگر صفت عقد کبریت و باز زرنیخ حل شده بموجب بالا مذکور
آنرا در قدح چینی زجاجی مطین کن و آن قدح را در میان دیگ نه
و دیگرا بر دیگدان نه و زیر آن آتش بطن کن و خبر دار باش که
داغ نخورد عقد شود و غلیظ گردد مانند گل رها کن تا سرد شود منعقد
گردد حل کن و عقد کن هفت مرتبه تیزاب عجیب خواهد شد زرنیخ را
همین قاعده است که بیان نموده شد اگر تقطیر کنی حل شده را در قرع
آبگینه انداز و انبیق و قابله را بر دهان انبیق بند کن و قرعه را
بر ریگ نه چنانکه نوشته شده است شرح آنست که مقطر خواهد شد
قطره قطره در قابله در آب سرد نگاهدار چون از تقطیر اندک باز
ماند رها کن تا سرد شود و گرنه سوخته گردد همچنان تقطیر زرنیخ را
هم هفت مرتبه تقطیر کن روغن خواهد شد هر جا که خواهی بکار بر اول





عقد کن بعد از آن حل کن و بعد از آن تقطیر کن باب سوم
در حقیقت وجود اجساد و درین باب سه فصل است فصل اول
در طهارت اجساد بگیر سرب چندانکه خواهی
گداز کن در مغرفه آهنی و نوشادر بخور د داده اندک روغن قطره
قطره بچکان و در آب صبر زرد کن تا هفت مرتبه همچنان بگداز و نوشادر
بخور داورده و قطره قطره روغن بچکان و در آب صبر سرد کن
تا پاک شود زحل در کفچه آهنی بگداز و عقاب بخورده و خل
ترش که در آن شون خل کرده باشد در آن سرد کن هفت مرتبه بگداز
و نوشادر ده در خل مذکور منقا خواهد شد وثیقه مشتری
بگیر مشتری بگداز و پیه گاو و موم سفید بخورد ش ده و در آب نوشادر
هفت مرتبه سرد کن تا پاک شود وثیقه مریخ بگیر صفهای مریخ هلیله و بلیله



و آمله بشیره صبر و نمک سنگ همه برابر کوفته و بیخته در آب تر کن دو
روز تا آب رنگین شود و اجزا نرم گردد و بعد از آن هسکی زبان
هندی مینا مند نیوزن از همه دارو با کوفته باریک کرده داخل
آنها نماید و باهم بپزند و چهل مرتبه ورقهای مریخ را سرخ نموده
سرد کنند و از بالای ورقها میل سیاه برامده باشد کوفته دور کنند
و صاف کرده نگاهدارد وثیقه شمس بگیر شمس آنرا صفهای تنک کن
یکحصه نمک هندی و دو حصه خاکستر پاچک دشتی نمک را باز
سائیده باهم بیامیزد و شمس را با روغن کنجد چرب کرده نمک
و خاکستر مذکور لیپ کند در میان پنج شش پاچک دشتی نهاده بسوزد
هرگاه سرد شود بیرون نماید و صاف کند و تکرار نماید چندانکه
شمس عالی و دوازده عیار شود دانست شمس منقا وثیقه زهره





بگیر زهره و بگداز نمک قلی و ملح لاهوری و شب یمانی و توتیای
سبز و بوره زرگران و آبگینه مسحوق و نوشادر جمله را باهم
سحق کن که هبا گردد و بالای زهره گداخته بپاشد و چرخ ده و سرد
کن و بیرون آر و صاف نما همچنان سه مرتبه در موس نو بگداز پاک
و نرم و سرخ گردد این چهار رکن است ایضا
بگیر زهره را صفهای تنک کن و آنرا در آتش سرخ و در آب ملح قلی
سرد کن تا هفت مرتبه سرخ گردد مانند لحم وثیقه قمر بگیر قمر
هم وزن او سرب ده و در موس زرگران انداز و از بنگال بدم
چنانکه سرب سوخته گردد و قمر خالص بر آید فصل دوم تکلیس اجساد
بگیر [illegible] در ظرف حدید بگداز و اندک اندک کبریت بخورده و از
دسته آهنی بجنبان تا که جمله خاک سیاه گردد و هیچ زن نماند عقد

خواهد کرد پس آن خاکستر سیاه را هموزن وی ملح هندی بار کن
و هموزن آن ملح خون هر سه باهم سحق کن چندانکه جدا کرد دیده سفید
میشود و در میان قدحین تسویه بگیر و زویکشب ده چون سرد گشته
سر وا کشد و پاک بشوید عاج سفید گردد باذن الله تعالی **تکلیس اسرب**
بگیر سرب منقا آنرا براده کن و چندان شنجرف رومی انداز با خل
مقطر یا با ترنج سحق کن تا ده روز مکلس سرخ گردد و همچنان این جهار
کن و یک ترنج سرش را برین شکم او خالی کن و آن جهار را دران
پر کن و آنچه مغزش بر آن باشد باز داخل کن و سر او نیز بر سر او
با میخهای چوبی محکم کن و در میان آرد گندم غلوله ساز در میان
پاچه شتی آتش ده تا که سوخته سیاه گرد و همچنان اگر هفت مرتبه کنی
ثابت بر آید بعد هفت بار جهار را بسا و پاک بشو تا که ترشی او





برود وا ایرا تا که ترنج گویند این سر بیت از سرّ الله قمر را که
عمل آن چهار رکنست **تکلیس مشتری منقا** و آنرا بگذار در ظرف گلی و
اندک اندک زرنیخ سحق کرده بخورش ده همه خاک سیاه گردد چون هیچ
زن نماند با هموزن او نمک طبرزد سحق کن و هموزن او ملح ده
سحق کن که هبا گردد در قدحین تشویه کن یکشبانه روز سفید گردد
و از دود او پرهیز کن که چشم را زیان دارد بعد پاک بشو که همه نقره
پاک شود نوع دیگر تکلیس بگیر مشتری منقا و آنرا بگذار در ظرف گلی
و اندک اندک کبریت خورده تا که خاک سیاه شود هموزن آن
نوشادر بسا قدری نمک قلی ده و تشویه کن یکشبانه روز پاک بشو
تا که سفید گردد **تکلیس شمس منقا** بگیر یکتوله و اندرون مردارسنگ
سائیده لیپ کن و خشک نما و شمس را در آن بوته بگذار تا که چرخ زند



چون بیرون آری آبگینه گردد و آنرا بسا که جدا گردد و آنرا تشویه
ده و بسا و مکرر تشویه کن تا که مکلس گردد مانند زعفران امیت
تکلیس شمس عمل چهار رکن است **ایضا تکلیس شمس مثقال** بگیر ذوب و آنرا
بگداز و بالاش اندک اندک کبریت انداز و روغن ده تا سوخته
شود و بعد بر زمین انداز و هرچه صاف بر آید آنرا وزن کن شمس
بوزن آن بگیر و در موسی بگداز هر وزن نیز علیحده در بوته نایره
بگداز و شمس بر سر آن افکن تا هر دو بر نایره عقد شوند مانند برف
این راسبکه گویند و این عمل هم از چهار رکنست که گفته شد **تکلیس**
**مریخ** بگیر مریخ منقا آنرا براده کن و نصف آن نوشادر مصعد هر دو را
سحق خشک کن و در پیاله چینی نگاهدار و خل مقطر ده که دو انگشت
بالا باشد و دهن بسته در طاق نگاهدارد و چهار مرتبه در یکروز





خوب بجنبان که خوش موصوف گردد و بسا و تشویه ده و بار
بعد در پیاله چینی کن و خل مقطر ده همین طریق سحق کن و تشویه ده
که زعفران گردد امیت زعفران حدید **نوع دیگر تکلیس** بگیر شب محلول
و نوس محلول و نوشادر محلول و نمک سنگ محلول این آبها را جمع
کرده و توتیای سبز ده ده بیست چند آب شبز ده و توله مریخ منقا
در ظرف چینی نگاهدار و از آب شبز بالاش انداز و با چوب بگردان
تا خشک شود همین آب شبز بخوراند تمام آبش خشک کن و بسا و آن آبرا
ربع قطره قطره بده و از چوب بجنبان تا شبانروز بعد تشویه کن
و بسا بطریق عادت تا که حدید مضعف گردد مکلس شده را در خل حل کن
و رنگ بالا را بگیر و خشک نگاهدار شفق که ماند آنرا از سر نو عمل کن
این است مریخ احمر عمل چهار رکن است **و تکلیس زهره**

بگیر زهره منقا و هشت جزو بگیر زیبق ورقها را ترشی بده
وربع حصه یا نصف حصه کبریت مسحوق فرش کن ورقها را در تو
معمانه واتش کچپث ده و رها کن در چهار پاس سرد خواهد شد
وچون بیرون کنی شنجرف گردد امیت زهره مکلس احمر از عمل
چهار رکن است **نوع دیگر تکلس صفهای زهره** ته بته آنها کبریت
بپاش و در عمیان نگاهدار و آتش سخت ده تا دوازده پاس
نمک سنگ را سنج وآنرا بسا که هبا گردد و برابر این نیز نمک
سنگ ده برابر نمک شب یا نی ده هر سه باهم سحق کن درمیانه
قدحین تشویه کن نبار شد پس بیرون آر و نیز برابر آن شب
یانی و ملح سنگستان ده و سحق کن و تشویه کن چنانچه کرده باشی
و پاک بشو که سبزی وی برود و سفیدی مانند آهک گردد **نوع دیگر**





برادهٔ زهره بگیر و ربع حصه زیبق بده و باهم سحق کن و قطره
قطره ترشی بده تا که خوب ترشی خورد و پاک بشو پس ربع حصه
نوشادر مصعد داده خل معطر داده و دو انگشت بالا باشد نگا
هدار هر روز چهار مرتبه از چوب بجنبان چو خشک شود نیز که
دیگر انداز جمله زنگار گردد امیت زنگار حکاو زهر سبز مکلس شد
**وتکلیس قمر عشق گوید** بگیر قمر و مشتری مصفا برابر باهم بگذار مکلس
گردد مانند الماس سائیده گردد اینعمل چهار رکنست **تکلیس دیگر**
بگیر قمر مصفا وآنرا براده کن و ربع حصه زیبق بپامیز و برابر قمر نمک
سنگ و برابر ان شب یانی هر سه را باهم سحق کن قطره قطره خل
مقطر ده و آنرا معجون کن که قرص به بند و در قدحین چینی مطین تا
تشویه چهار پاس کن بعد بیرون آر و سحق کن و زیبق مصعد شده



باشد با سفل بپامیز و سحق کن و نصف آن شب یانی ده سحق کن
همین طریق مکرر کن تا که سفید عاج گردد امیت تکلیس قمر و پاک بشو
که تمام کدورت دور شود **ترکیب تمام نوع دیگر تکلس قمر** بگیر برادهٔ قمر
وهم وزن آن زیبق ملغمه کن و هم وزن آن شب بده و سحق کن
در قدحین تشمیع کن در انگشت چون قدح بسیار گرم شود از آتش
فرود آر که سرد شود باز در آتش نه تمام روز بعد بیرون آر و بسا
و پاک بشو تا که رنگ کبود برود و آنچه زیبقست تصعید شده باشد
وهم وزن جبر و نقصان ده و سحق کن و باز تشمیع کن و باز بشو
تا که زیبق و قمر مکلس گردد برنگ خاکی و پاک بشو چندانکه
طعم شب برود و صاف گردد بعد کبریت عقد را باین حل کنی و تشمیع
کنی عقد زیبق خواهد گردد و ان زیبق اکسیراست بر زهره و قمر



کلسی قمر



و مشتری و بر زیبق باذن الله تعالی **نوع دیگر تکلیس کوکب**
**الارض** خواه سیاه خواه سفید آنرا محلول کن چنانچه شرطست
اما دانه نباشد وآنرا خشک کن و بسا دو روز بعد از ان هموزن
نمک سنگ و برابر آن ملح قلی و برابر قلی شب یمانی باهم سحق
کن خشک و درمیان قدحین دو شبانه روز تشویه ده سخت
و باز بسا و تشویه ده چندانکه مکلس گردد و سفید مثل آهک بعد
پاک بشو نگاهدار امیت مکلس طلق ابیض **نوع دیگر** بگیر طلق سیاه
وآنرا محلول کن و خشک بسا دو روز شوره و نوشادر و شب یمانی
و ملح قلی و نمک سنگ همه برابر سائیده یکجا جمع کرده وهموزن
طلق بگیر و باهم تمام روز آب گشنیز زرده و قطره قطره بن
چهار پاس تشویه سخت ده بعد آنرا دو داده تشویه نیز میداده باشد

تا بحدیکه مثل سپند ور شود و آبکش زرد و هر چند بیشتر خورد بهتر باشد
ورنکش خوب و روشن و ثابت خواهد شد تا جمله ده تشویه شود
خوب خواهد شد با آب پاک بشو و نگاه دار و مکلس شدن طلق علامت
آنست که چون بدست بگیری و بمالی در آفتاب که روشنی
طلق معلوم نشود حد مکلس طلق اینست که گفته شد **فصل سوم در حل**
**و عقد اجساد** و این دو فصلند احمر و ابیض بگیر تیزابهای احمر که
در باب تیزاب گفته میشود و بگیر و اجساد مکلس را با بگیر و تیزاب
سحق کن و تشمیع ده و بنار بطن بعد با چهار جزو تیزاب حل کن
در ظرف چینی بعد در قاروره انداخته دهن محکم بند نموده از دست
بجنبان هر گاه دست مانده در آفتاب نگهدارد و بهمین طریق دو هفته
عمل کند نهایت سه هفته ازین بیشتر حکم نیست آبی شود سرخ و آنرا





در قرع کن و قرع را در دیگ پر ریگ مدفون کن و بار آتش
بطن زیر دیگ کنی تا که بخار رطوبت منقطع شود و عقد کرداینست
عقد اجساد و بهمین طریق حل و عقد اجساد و ابیض است از برای ابیض
حل طلق بگیر طلق محلوب سیاه مصفا که دانه نباشد که مثل حبابها شده
در کهل خشک بساوه روز اگر آب در کار باشد نوشادر محلول
قطره قطره بده و سحق نما و حل آر چون بدانکه از طلیقت که انشته
نگاهدارد و سحق اینرا در تری سحق خاطر سالک جمع باشد پس نانده
و چون بر کف نهی و بالای آن قطره آب اندازی و بانگشت
بمالی شیر گردد و رنگ او را از قلم نویسی بسطر حروف نوشته میشود
بعد اینرا حل کن و حل کننده طلق نار دانه بگیر ان تیزابها که در بابها
ذکر کرده میشود بگیر بگیر و تیزاب و از همین طلق مکلس چهار جزو



تیزاب در قاروره کرده دهن بند نموده از دست بجنبان اگر
در آفتاب مانده شود تا سه هفته همین عملکند حل گردد مثل آب و بزرگان
درین باب فرموده اند **من حل طلق مستغنی عن الخلق**
و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده اند ارض سیاه ملیت
و این ارض است که ثانی نیست و حکما اینرا زیبق محلول میامند تا
کننده و عقد کننده ارواح و انفاس و صبغ دهنده هر اجساد
خصوصا زحل و ذنب عطارد و را شمس گرداند باذن الله تعالی
**عشق زحدیث بس کن** حل طلق در تیزابهای بو علی سینا خوب میشود
فصل چهارم در تیزابهای احمر و ابیض فی الملاحات و الحجار و المسیح
والمقرون و لبن العذرا
بگیر نمک قلی و نمک بول و نمک نون و نمک تلخ و شیر ادوم





هر یک جدا جدا برابر وزن سحق کن آنگاه درهم کن و باب نشادر
سحق کن و در حل نه تا حل شود و آب بغایت تیز و کداز نده و شد
چنانچه جمله اکلاس را حل کند **نوع دیگر** بگیر نمک خوش نمک
و نمک تیز و نمک اندرانی و نمک قلی و نمک آهک و نمک بول
از هر یک جزوی و همچندان نوشادر همه را سحق کن و نمی ده و حل کن
تا جمله حل شود مقطر کن تا جمله اجساد را بخورد و آب شود **نوع**
**دیگر** نمک قلی مکلس و مانند آن آهک آب نارسیده و چهار
جزو هرد و آب در ورزیر و بکشب و روز به در و دیگر بجوشان
تا به نیمه آید همه آبرا صاف کن و همچندان آبرا افزای و یکشبانروز دیگر
بگذار و دیگر بار بجوشان تا از هم نیمه اید بعد آنرا صاف کن و همچندان نیز
آبرا بیفزا تا بقرار شود و تا چهار بار دیگر همچند اول قلی و آهک در وی میندازد

و بجوشان زیاده از اول هفت مرتبه این قاعده بجا آر آب بسیار صاف کن
و روشن بیرون آید که سنگ را بگدازد و اجساد را بگدازد نوع دیگر
تیزاب زرد که برسر دوغ آید و همچندان ترشی ترنج باهم بیامیز و مقطر
کن بگیر از این دو جزو و چهار جزو مقطر ناکرده این نیکوتر باشد
از آنکه همه مقطر و اطلق کلس احلکند نوع دیگر شب و شیر زرق
و نوشادر و قلی از هر یک جزوی و اگر نوشادر کم باشد روا بود
هر سه را سحق کن و مقطر سازد و دو چندان بگیر زیبق مصعد و نوشادر
و قلی و زنگار جزوی از آن آب چهار چند محلول بروی افکن و دفن نما
تا حل شود بعد مقطر کن تا آبی شود که اجساد را حل و مشمع کند
ایضا جهة فراز مصعد و مشمع ارواح و مکلس اجساد احمر بکار آید که نقره
گویند بگیر کبریت اصفر گویند چند انکه در واحراق نبود بگیر آب قلی





و نون در ظرف آهن کن با کبریت بکشت نگاهدار و از بخشت در شوره
اما تیزی آفتاب گرفته باشد تا کوکرد در وی حل شود و سه کرت
آب قلی و کوکرد و همان تیزاب را بفشار و در شوره سه مرتبه کنی آبی
بیرون آید چو خون در قوام هر عمل که خواهد برین آب چند لیکن عمل صالح
از تشویه و سحق شود و سحاب النور را عقد کنی تشمیع ارواح نماید
و اجساد را تکلیس کند و آب در اعمال سرخی بکار آید و اگر ماء الحمراء اضافه
کنی نور علی نور بود و این آبها را مقطر کن سرخ کننده و ثابت کننده تا
ایضا ماء الحیاة و آن است که در ذکر شرح او متوجه شویم و در
و دراز میشود و حکما او را پوشیده و مخفی کرده اند و ارسطاطالیس
حکیم گوید که اینجمله اجساد را حل کند و ارواح را آمیزش دهد و احجار از
چون آهن و نحاس و مریخ و قمر و شمس و قلی و سرب و طلق و مغنیسیا و قشتیر



ذهبی و فضی و شادنه عدسی و بسد سرخ و سفید و یاقوت و مروارید
والماس و بلور و توتیا و سرمه و مردارسنگ و الجینه و نوشادر
و جمله احجار را حل کند و عقد ارواح نماید و زرنیخ و کبریت را
حل کند و ارواح و اجساد را با یکدیگر امتزاج کلی دهد که هرگز
جدا نشود و آن اینست بگیر اسفیداج طلق و اسفیداج بیضه و ملح هندی
تلخ و نمک عجین و نفط و آب سفیدی بیضه و بورن ارمنی و بورن زرگران
و نوشادر و آبگینه و نمک قلی از هر یک یک وقیه شب یمانی و طلق
مکلس و نون عرب و هر یک یکمن و اسفیداج آبگینه یک وقیه و بورن یک وقیه
اینجمله را سحق کن و بیامیز و یکمن راده من خل خمر مقطر افکن و در
آفتاب نه بیر روز سه کرت بجنبان نیکو تا هفت روز بعد رها کن
بنشیند و آبی شود سرخ بعد آن نغل را چند بار صاف کن و اگر مقطر کنی





لبن العذرا

نهایت نیکو شود پس چون مدت ارواح مصعد را بدو سحق کنی و طبخ
دهی تا منعقد شود و اجساد و احجار را که گفته شده گرم کن و در وی
انداز تا حل شود و بگداز و هرچه باشد زودتر حل شود و این آب را از او
و از دست مده هرگز این آب ضایع مکن از کار نفیسه بفرمان حق تعالی
نوع دیگر لبن العذرا اشرفین رفیع القدر آنکه او زنجفرا
مشمع کند و ثابت گرداند و غوث کند و صبغ دهد و در اعمال سفیدی
و سرخی بکار آید و این زنجفر را ثابت اکثر نفر بد گویند چنانچه شرح
او آخر گوید از جابر بن حیان بگیر مردارسنگ یک رطل سحق کن روز به
و به پز و تخمیر کن در قدح در هر رطل چهار رطل خل خمر مروق افکن
و بجوشان تا ثلث شود و آب چو خون سرخ شود بنه تا ساکن شود
چند کرت نغل را صاف کن بعد این آبرا بقلم بنویس بطشت پاک کرده اگر

اکر نوشته مانند زیبق روشن باشد پس بکار رسیده و نیک شده پس
راوق ساز صافکن دیکر قلی هم بدین حساب واب بر وکن و
بجوشان تا از وی سه حصه رفته یکحصه ماند پس رواق کن تا مروق
شود و غایت سرخی پیدا کند مکرر از ان آب سه جزو و آتقلی یکجزو
درهم کن و نیک باهم بزن و ساعتی بنه تا چون ماست بر سراو آید پس
اورا در آفتاب نه تا خشک شود بعد در چاه و زبل نه یک اربعین
تا حل شود مانند زیبق وان سرب محلول بود مانند زیبق و اکر خواهی
که عمل سکنی بکیر زنجفر رمانی سرخ یکجزو طلق درین آب مذکور سه روز
تمام سحق کن در قاروره و کلکمت کرده در شور تشویه ده مدت
یکشبانروز چو سرد شود از شیشه برون آر و سحق کن قدری
ازو در انداز در صحیفه نحاس شفیه کرده در وی نه و انداوده کن

درانز



و بر آتش نه و به بین اکر از جانب دیکر برون آید در حال اندرون
و برون سفید شد تمام خوبست و اکر سفید نشد بار دیکر سحق کن و آب
دیکر بخور داوده و تشویه کن و علامت او این بود چو سپید شود
دیکر طلق نحاس پاک کرده یکدام از این انکنی قمر خالص شود
با خلاص ستد و آتش زنک اورا منع نکند و این لبن العذرا را
جمله طیر ارا ثابت کرداند و بر آتش قرار دهد جابر کوید انجیه را
تحلیس نباید کرد بهر کار که خواهد چنین بکار برد و خفیه آن جهات
خاص باشد که بر سر آن بر دواب اید که یاد کرده باشد **دیکر قاعده**
**محمد ذکریا کوید** در کتاب خویش کوید که اینده و آنرا ممزوج کنی
آتقلی بر حل مرداسنک ریزد سیاه شود و منفعت لبن العذرا
بسیار است چونکسی را در غل چشم بازاست ازوی کارها آید



بکیر کلس قشر بیضه مانند آن نوشادر مصعد سریش نه سحق کن تا هر دو
چو شیر بستم شوند تا مدت یکماه و هفته بعد مقطر کن و ثفل او را بستان
و مکلس کن و بعد ازین آب مدت چهار روز نا قحه نیفه نه بعد از کون
مذکور بر آورده سحق کن و آب مقطر بروی ریز بار دیکر بر سر
دابه نه تا حل شود سه کرت این کند تا آنکاه که حل شود چون بر بید رج
رسد او را لبن العذراء الشرفین و ماء الیفع خوانند و این آبست
که جمله ارواح را حل کند و عقد تواند کرد تا ثابت شود و از آتش
نکریزد و اینرا حکما عزیز داشته و سر این اعمال در اکاسیر کفته خواهد شد
**تیزاب بیاض مشمع و مثبت الارواح والنفاس وابیض نحاس ماء**
**بیاض البیض مین الکتاب** بکیر سفیدی بیضه

بر



بیست و یکعدد و ده درم نوشادر مصعد سحق نما و ده درم پوست
بیضه مکلس کرده در وی انداز و در سرکین میت دیکر و زنه تا حل
شود بعد برآورده مقطر ساز و ثفل وا را سحق کن و مقطر نما تا آنکه
ثفل تمام حل شود و افعال این آب آنست که هر اکثیر از روح ناقص
بود و در آتش کریزنده باشد او را بدین آب سحق نما و تشویه ده
بر آتش ثابت کردد از وی یکنقطه بر صفحه نحاس پاک کرده اندازی ز
ثابت کردد و سفید شود در درون عوض کند اندرون و برون نحاس
باذن الله تعالی **تیزاب عمل عشقی محمد بن ثابت نیشابوری کوید**
بکیر نوشادر مصعد ده درم و نون آب نرسیده ده درم هر دو
باهم برابر سحق کن چون اصلیست که در میان کهل آمیشود و درهم شود
در قرعه و انبیق تقطیر کن قطره قطره خواهد شد زرد رنک تا قبیکه

منع شود بردار دپس بگیر ده درم نوشادر و ده درم نوره
آب نادیده هر دو را باهم سحق کن وآنچه مقطر شده است نیز داخل
کن و در قرعه انبیق باز مقطر کن همین طریق هفت مرتبه تقطیر کن
آبی خواهد شد اگر بر زبان نهی سوراخ کند این هفت بار مقطر هشتاد
و بار هشتم این تیزاب را تنها تقطیر کن تا صاف شود این را هم دهن نوشادر ثابت
گویند انحل کننده هر طاهری و منعقد کننده هر مائی اینرا لبن العذرا
نامند دهن کننده هر اکلاس خصوصا کبریتین و زرنیخین مرتبه شمس دارد
و از جمله اجزا چهار رکن است فی المجربات عشقی میگوید
و آنچه من دیده ام خواص این تیزاب اگر شرح دهم قلم عاجز آید
بلند مکان رفیع القدر است پوشیده نیست در اعمال ابیض و احمر
بکار می آید عقد نفس و ارواح کند ثابت گرداند بدست خود کرده ام





نوع دیگر جابر گوید بگیر نوشادر مصعد محلول ده درم ملح
قلی ده درم وآنچه مقطر شده است آنرا داخل نموده سحق کن
و تقطیر کن همچنان هفت مرتبه بعمل آر و سفل را دور کن آبی خواهد شد
که عمل کننده هر اجساد و هر نفس و هر ارواح و احجار چنانچه نقره
و قلعی و نحاس و سرب و جسد و کبریت و مارقشیشا و مغنیسیا و زاج
و شادنج عدسی و مردارسنگ و توتیای زرد و سرمه سیاه
و طلق و حل کننده دهن است این هفتاد درم نوشادر مقطر ثابت گشت
و این لبن العذرا الشرفین دهن نوشادر فی المجربات
عشقی قول محمد بن ثابت نیشاپوری قوی تر است
یعنی این تیزابست که هر گاه بعد از حل و عقد باین تشمیع نمایند
مشمع گردد نوع دیگر قال احمد یونانی فی الکتب شمس المعارف



کبیر او شیخ داود حکیم نیز متفق است
بگیر قشر البیض مکلس و نوشادر مصعد و شوره منقی هر یک جزوی سحق
نموده تقطیر کند دهن مقطر خواهد شد رنگین و شد و نیز مشمع کننده
و ثابت کننده جز ارواح با نفاس و اجساد و ترتیب دهند مرکبات است
قال ابوبکر ابن خشر علوی بگیر قشر البیض مکلس جزو و نوشادر
جزو و بیاض البیض جزو هر سه باهم سحق نما و تقطیر کن مقطر خواهد
شد رنگین و شد و چرب مشمع کننده ارواح را با نفاس و انفاس را
با جساد و ترتیب دهنده مرکبات است امینست لبن العذرا
قال بوعلی سینا تیزاب عشر جزو ده که قوی تر از این تیزاب نیست
شیخ الرئیس در کتاب خود به نهایت مبالغه صفت معلوم داده است
بجز دیدن انیعلوم نمیشود بگیر نوشادر جزو شوره جزو شیر زرد





جزو نمک سنگ جزو شب یمانی جزو ملح عجین جزو بوره زرگران
جزو بوره ارمنی جزو ملح قلی جزو توتیای سبز جزو اینهمه را باریک
نموده در قرعه انبیق خشک انداخته تقطیر کند تیزاب خواهد شد
که حدید یا زیبق یا هر چیز را که اندازی خاک میکند و حل کرده
الا بر کبریت و زرنیخ را پا بت کرداند ضایع نکند علت برص و بهق را
نافع بود و اگر اجوائن درین تیزاب نموده خشک سازد و اگر کسیرا باد
گوله و تاب تلی و هر علتی که داشته باشد و بخورد صحت یابد و این
تیزاب را در شیشه نگاهدارد و گرنه در هیچ آوندی نمیماند قال شیخ
داود مغرب بگیر ملح قلی جزو و نون آب نرسیده جزو و شوره قلمی
سفید جزو و آب دوازده جزو انداخته طبخ نما که گرم شود نگاهدارد
تا صاف شود بعده تقطیر کن از بحر علقه و آب اول را نگاهدار دیگر

که باند قدری آب انداخته بجنبان و اندک در آتش گرم کند و باز
آب صاف بگیرد و ایزا هم جدا نگاه دارد و تیزاب خواهد شد که
حل کننده کبریت و زرنیخ ابیض نیز گویند و ارواح را صاف
و اجساد را پاک کند و روغنی را باید عقد کند و از هر روغنی که باشد
و اگر نون و قلی سیاه هر دو جزو تیزاب بحری همان حکم دارد و بدون
قلی سفید نوع دیگر قال جابر بن حیان برای تصعید کبریتین و زرنیخین
تیزاب صابون مقرر گشته بگیر صابون و ان را باریک نیک بسای و تیزاب
و ریزه کن بمقدار عدس و در پیاله انداز و در آلت حل نه تا که از حل
شدن باز ماند ایزا معین الصابون نامند بدین تیزاب کبریت و زرنیخ
شقیه و تصعید کنی ثابت گرداند اگر تقطیر کنی هم نیکو آید بر سالکان
ایزاه پوشیده نماند که حکمای سلف و حال متفق برین اند که عکس

کردن



کردن همه عبث است بدون مشمع کردن تا که مشمع نشود نصف بخود
چگونه خشک بگذرد و صبغ دهد چون مشمع گردد غواص شود در کتبهای
ترتیب مرکبات حل کردن و کلس کردن همه مفصل نوشته اند
الا حقیقت مشمع کردن چنانچه میباید هیچ کس واضح نکرده برای
همین اکثر خاک عوض میکند که مطالب جوینده کان حاصل نمیشود
تمام محنت ضایع گردد و ترکیب ناقص ماند و حکما همه عقده را درست
نموده نوشته اند و ترکیب مشمع ظاهر نکرده اند محض امتحان کامل
و ناقص نه برای تحمل و جهل کرده اند پس این معما را بجهة آن گذاشتند
که این علم از فلک خود نقل میکند و بملک دیگر می برند پس این از
امتحان ملک هند است و چون مردم هند تحقیق این نمیرسند
میگویند که این عمل عبث است و اجساد سوخته بکار نمی آید و چنین



معتقدند که فلز را با فلز عقد کنی اثبات وضع نباتات بدهد که زنده
باشد و کار کند املاح با حجار همه انفاس و ارواح و اجساد را ضایع
میکند و میسوزد و انیکار عکس از املاح بر می آید از این معنی اینها منکر
و حکمای مغرب از نباتات بسبب آن نا معتقدند که آنچه صبغی که بر آتش
خود قرار نگیرد به دیگری چه قسم تواند رنگ داد و ثابت نموده
هرگاه خود قائم نباشد بدین سبب ایزاه جاری نموده و مشمع را
پوشیده اند که هر که بلاغت داشته باشد بر مشمع عمل آورد و کار خواه
کرد و خادم حکما عشقی باستعداد خود از رمز ایشان واقف
شده ام از این رو همه مفصل بارقام آورده تا بکار هر کس که آید دعای
خیر یاد کند والسلام **باب پنجم در مرکبات اکثیر احمر و ابیض عمل**
**چهار رکن است** ترکیب تام قال محمد بن نیشابوری

نقل



نقل مشیخت پناه شیخ حسن عمل چهار رکن بگیر براده سرب منقا
و زیبق مصفا هر دو را برابر باهم سحق نما با خل مقطر و ربع حصه
نوشادر مصعد هم داخل کن و سحق نما تا چهار روز بعد پاک بشو که
سواد دور شود بعد از آن برابر زحل براده مشتری مطهر یار کن
و بسا با خل و نوشادر تا دو پاس و بشو بعد هم وزن مشتری کبریت
مدبر باهم سحق نما قطره قطره و بیاض البیض مقطر که گشته شده است
تمام روز و شب چینی فلفی تشمیع کن تا عرق قطع شود همچنان سحق کن
و تشمیع نما تا که سفید و ثابت گردد این عقد مشتری با زحل گویند
**رکن دوم** بگیر براده قمر برابر او زیبق باهم ملغمه کن و با ترشی و
سحق نما و اندک گرم کن و بشو که پاک شود و برابر ملغمه نمک قلی دو حصه
کن دو پاس و در قدحین گلی کن و دهن بند کن و بر دیگدان نه

ملغمه

وزیر آتش مثل چراغ کن با چند انگشت وخبردار باش که بسیار
گرم نشود اگر بسیار گرم شود فرود آر باز بنه که گرم شود بهمین
طریق تا دو سه پاس کن بعد ازان وا بگن و آنچه زیبق مصعد
شده باشد داخل کرده وسحق کن و بشو تا که ازوی سواد برود
باز شب یمانی بوزن همان داخل کرده سحق کن و تشمیع کن بهمین طریق
چندانکه مکرر کنی مکلس شود و چندان بشو که سواد شب نماند و سفید گردد
پس بگیر بوزن این جوهر زرنیخ ابیض باهم سحق نما با تیزاب بیاض
البیض مقطر و درچینی فلقی تشمیع کن تا عرق خشک شود و چندان تکرار
کن ثابت شود پس بگیر یک جزو عقد قمر و دو جزو عقد مشتری باهم
سحق کن در تیزاب بیاض البیض مقطر تشمیع نما هفت مرتبه باز حل
کن در تیزاب نوشادر و نون که شرح داده شده است عقد کن





طرح کن یک درم بر سیصد و شصت درم بر زهره یا بر مشتری
قمر گردد باذن الله تعالی اگر در غوص اشکال کند مشمع فرما
تا غواص گردد قاعده ترکیب مخفی از باب تشمیع هرجا که خواهند
بکار برند بفهمند این است بگیر دهن شوره که شده باشد و با آب سفید او را
علیحده سازد جهت تشمیع و ازان آب سفید اکسیر را سحق کن و تشمیع کن
تا که مشمع شود و بر صفحه جاری شود اکسیر را طرح کن تا غوص کند
قدری روغن داخل کنی بهتر است ترکیب اکسیر بیاض بگیر براده مشتری
برابر آن زیبق منقا هر دو را باهم سحق نما و نصف مشتری نوشادر
مصعد انداز و با شیره لیمو سحق کن شش روز بعد ازان پاک بشو
باز بهوزن مشتری نوشادر مصعد انداخته با لیمو سحق کن سه روز
و پاک بشو از دست بمال هرچند شسته شود و سواد او بدر شود بهتر

ملغمه زیبق مشتری



و نیکوتر شود مانند زهره گردد و چنانچه ستاره درخشان گردد
بیار یک پیاله نقره که وسعت داشته باشد نزاد در دیگ که پر از نمک
باشد در میان نمک بنشان که بالا و پایین [illegible] باشد مقدار یک جو
و عقد مشتری در پیاله مذکور نه بعد ازان دیگر لب دیگدان بزیر
آتش نخچین کن و قطره قطره تیزاب مقطر انداز تا هشت پاس
بعد یک حبه شنجرف و یک حبه توتیای سبز انداز و چهار پاس حل مقطر
بعد بهوزن تیزاب ده که ثابت آید و هر دو باهم کلس ثابت شوند
شوره جزو و نوشادر جزو و شب یمانی جزو و شنجرف جزو
و قشر البیض مکلس جزو اینهمه را باریک سائیده در مثانه گاو
پر کن و دهن مثانه را بسته در آب انداز تا که جمله آب خالص شود
بعد تقطیر کن در قرعه انبیق ازهمین تیزاب قطره قطره بچکان





که گفته شد و سفل را سحق نما و در حل خمر حل کن و مقطر کن با عقد مذکور
بخوران تا که ثابت آید یک بر هشتاد زهره و مشتری طرح کن
باذن الله تعالی قمر ثابت گردد ترکیب رکن اول
شرف زحل بگیر براده سرب مصفا جزو و دار اشکنه دو جزو
هر دو را باهم بسا و شیره ترنج ده تا ده روز بعد ازان چهار بند
و مقدار کنار و بسر ترنج بریده در میان مقدار ماندن چهار خانه
کن و در چیز از و هر آنچه مغز از و برآمده باشد در و پر کن بسر ترنج سرپوش
گذاشته میخ چوبی محکم نما باز تمام ترنج را بآرد یا بگل بگیر و مقدار
بند انگشت پری باشد بعد در میان پاچه شتی گذاشته آتش ده
با بقیاس که تمام شیر در و خشک شود و حبه از اندرون سوخته نشود
بهمین قسم در ترشی لیمو تشویه دهد و حبه را اگر در ترشی لیمو انداخته

میتواند شد اما بوقت ضرورت تا تریخ باشد دفع کرد و صاف نمود
تا نگاهدارد مرز حل را شرف بود میزان خانه زهره است
ترکیب رکن دوم تتمه شرف مشتری بگیر مشتری منقا و قمر مصفا
هردو را بوزن برابر باهم بگداز تا یکی شود بعد بسا با نمک
شیشه نگاهدار شرف مشتریست در سرطان تتمه ترکیب سوم
بگیر جوهر زرنیخ زایب بگیر دو و شرف مشتری دو جزو این هردو را
با تیزاب بیاض البیض سحق کن و تشویه ده در قلعی چینی که سرپوش
داشته باشد تا وقتیکه عرق او قطع شود همچنان مکرر تشمیع کن
شقیه نماید تا که ثابت آید باینمقام رسید کسوف قمر منکشف کرده
نگاهدارد رکن سیوم تتمه ترکیب سوم بگیر نحاس
مصفا آنرا از کبریت محروق کند سنگ رانخ کرد چنانچه





چنانچه سنگ رانخ در محل آن مذکور شد باریک بسا و پاک
بشو بگیر ذنب مصفا بوزن موافق نحاس و ذره ذره کن و در بوته
بتقسیم که اول نحاس سائیده را نصف پهن کن و بالایش
ریزه کی ذنب را بگداز و نصف باقی نحاس بر و به و بر دهن بوته
سفال بگداز و بوته را سه دفعه بگداز در آتش موافق جسد آتش بده
بشتاب بگدازد تا همه یکجا شده خاک سفید شود بعد برآورده با آب
صاف بشو و نصف وزن این زیبق داخل نموده سحق کن و تیزاب مذکور
انداخته سحق نما و تشمیع ده بدستور مذکور چنانچه ثابت آید و یکجا پس
سحق کن و تشمیع ده موافق آنکه آب خشک شود و دیگر وزن دو تشمیع
خواهد چون سه مرتبه عمل نماید به ثبوت رسد این عقد عطارد باشد
گویند ترکیب در بیان ترتیب تتمه رکن سوم چهار رکن است



بگیر شرف زحل یکجزو کسوف قمر یکجزو باهم بسا با تیزاب
نوشادر مقطر تشمیع ده هفت مرتبه همه را چون بدین درجه رسد که
دود نکند و بو نیاید آنوقت حل نما چنانچه در باب حل گفته شد حل
کن و عقد کن تا تمام حل شود بعد تشمیع کن باینقسم بگیر سه جزو و اکسیر
و یکجزو روغن زیتون باهم بسا چندانکه مخلوط شوند و یکمزاج
کردند پس قدری تیزاب نوشادر و قلی انداخته بسا که سخت خواهد
شد پس آن سخت را بگیر و در قلعی چینی نه و تیزاب نوشادر و قلی
دو وزن انداز و بسا و مشمع کن با آتش بطن تا که طراوت کلیه خشک شود
و باز دو وزن تیزاب مذکور انداخته از آتش سابق باین آتش
شد ده جمله منجمد شود باز در و چهار وزن تیزاب مسطور داخل کن
و آتش قوی ده تا چو موم ابیض برآید و مثل مسکه کرد و در المیان





این قدری نمک خواهد برآمد آنرا دور کن که حجاب اکسیر است
چون مشمع شد در ظرف پوشیده نگاهدار که هوا داخل نشود
طرح کن از این یکجزو بر پانصد جزو مس این جسد کرد و باذن الله تعالی
و باید دانست که هرگاه اجساد و ارواح طبعی مکلس شوند و باهم عقد
کردند ثابت جسمی پیدا میشود که اجزاش موجود است لیکن حرکت
ندارد چرا که بجهت حرکت روح اعظم در کار است که نگاهدارنده
ارکان و صورت پذیرنده و حرکت کننده و حایل کننده از مکان
بمکان دیگر نگاهدارنده جمله موجودات جسمست بنابران
حکمای مغرب اول اجساد را جمیع صفات او لازمست جسم تیار نموده
ارواح داخل می کنند و آنرا حرکت میدهند و مشمع کرده نگاه دارند
و کاری میفرمایند که فیاض عالمست و این تکلیس اکسیر بیاض و احمر

خاص حکمای مغربست و حکمای هند نمیتوانند کرد و از حکمت شمع و تکلیس
واقف نیستند والله اعلم بالصواب تمت جا السین احد عالمگیر
ثانی ۱۲ فقط نوع دیگر اکسیر احمر کرز بهونگم ستا دیو ماری رش
دیهه پوتا ها مرهوار کریهه کهتی چوست تو ا پر گیر تی بگیر
بگیر سرب جزو زیبق جزو هر دو را با ترشی و نمک سحق کن
شش روز و پاک بشو برابر زحل براده ذهب مصفا و باهم
سحق کن تا که هر سه مزاج گیرند و مانند کحل حبا شود و پس این
در پیاله چینی کن و نگاهدار و تیزاب عشره ابلیس انداز تا خود بخود
بجوشند و گرم شوند بعد آن پیاله را گلحکمت کرده بالای ریگ
گرم نهند تا که تیزاب خشک شود و باز تیزاب اندازند هر قدر که تیزاب
مذکور زیاده خورد بهتر باشد و این مانند خاک خواهد شد پس اینجا کرا





در میان شیشه انداخته و چندان از آن داروی تیزاب نیز داخل
کن و دهن قاروره از پنبه بند کن و قاروره در بالوی جنبر آتش نهاده
ده تا دو پاس بعد سرد نموده و آنچه رنگش سرخ باشد بعد
همه را سحق نا خشک و در پیاله چینی نگاهدار بالایش تیزاب مذکور
انداز و پیاله را نیز بر ریگ گرم نه تا خشک شود و باز در شیشه انداخته
بدستور یکه پیشتر کرده باشی همانطریق بکن تا سرخ شود و ثابت
آید بعد پاک بشو من بعد ششم حصه کبریت احمر آنرا محلول کن که آب
سرخ شود و از این آب این دارو را سحق کن و تشمیع ده تا که کبریت
در وی ثابت آید بعد مشمع و بر نحاس طرح کن شمس آید باذن الله تعالی
ترکیب پختن شنجرف رومی که اوستادی شیخت پناه شیخ حسن جو
بفقیر عنایت کرده بودند و بارها می گفتند که کس نشوانداین شنجرف



نیک پختن بگیر عطارد دو جزو و براده ذهب جزو هر دو را
با آب لیمو و نمک سحق کن هر چهار را با آب خالص چندانکه توانی
ده پانزده روز باشد بهتر بعد در شیشه انداز و در بالوی جنبر
آتش دو پاس نرم و چهار پاس میانه باشد بکن تا که همه سرخ
شود بعد برآورده در مغز خیارشنبر دو از پاس بپز با آنطریق
که اول خیارشنبر را در دیگ پر کن و شنجرف را مانند نخود کرده
در خریطه انداخته دهن خوب بسته در دیگ بنه و در بالایش نیز
مغز خیارشنبر نهاده سرپوش بنه و در بالای سرپوش پیاله نه
بیست و یکم ماه رمضان سنه آور عالمگیر ثانی در مسجد جامع
ارکاٹ روز چهارشنبه خواجه جو نوشته بود تمام شد نوع دیگر
پختن شنجرف رومی بیارند دوازده جزو سیماب خالص





هشت جزو گوگرد پنج جزو زرنیخ سرخ در شیشه انداخته یکپاس
آتش نرم و یکپاس در حد اعتدال و چهار پاس آتش سخت کن
بگیر دو رطل قلی سه یا چهار رطل آب در وی کن و در آفتاب بنه
یا در شوره نه تا تیزی آفتاب گرفته باشد تا کو کرد در وی حل شود
و سه روز صاف کند این است ماء القلی و چون خواهد که طلق را حل کند
طلق مکلس با وی سحق کن تا همچو خمیر شود پس در آن نه تا حل شود و باید
که طلق و شمس یا قمر را کوبیده حل کن و این برو بریز بمقدار آنکه
او را بپوشد در اله نهند تا حل شود و تدبیر ماء الاملاح از کتاب
افصاح الفراح از قول جابر بن حیان بگیر ملح عجین و نوشادر ملح عجین
قیمتیست از کف دریا که پخ نی و هندستان که در کنار دریا می باشد
مصنف این رساله در اختیار را تحقیق نموده و ماء الاملاح

از همه اعمال نیکوتر است وسهل ونفع قریب سحق کن از هر یک
مقابل و هم مقطر کن با آتش سخت وآنچه مقطر شود نگاه دار بوقت حاجت
بکار آید واعمال او طلق مکلس است او را همچنان ورق صفایح کرم
کرده در وی افکنی در ساعت حل شود مانند یخ در آب سرد یا گرم
جابر میگوید اگر این آب را بر صفحه افکنی در ساعت حل شود واگر
بروی سخت محلول یا بر آهن پاک ور روشن نقش کند و بر آتش نهند
در وی غوص کند اگر زیبق مصعد در وی افکنی در ساعت حل شود
واگر بر مس محلول یا بر نحاس اندازد سفید شود جمله اکثیرها را
وکلسها را وکبریتها را وزرنیخها را این محلول کند در ساعت
بامر الله تعالی حل شود واین است صبغ ارواح ایضا ما را المغنیا
وتصعید الارواح یکی مغنیا وتدبیر کن چنانچه در باب تدبیر گفته شد





پس مقطر کن باینطریق که قرعه باشد از آهن وانبیق از زجاج
آنچه مقطر شود در قاروره کن فعل او جمله ارواح را حل کند وعقد کند
وسحق وتشویه داده تا بر سر آتش قرار گیرد واز دیگ نریزد
ونسوزد واگر سازی بگیر روح مدبر ونفس مدبر و با یکدیگر بیامیز
وسحق نما ودر قدح آبگینه مطین کن و بر سر آتش نه چون بگرم شود
قطره قطره از این آب بروی ریز تا عرق شود و بهره آبگینه سحق
نما تا جمله خاک شود پس چون بدینه رجه رسد که یکدام بر هشت
درم طرح کنی فضه خالص شود بکرم الله تعالی واگر حل وعقد نمایی
روشن زیاده گردد ودر طرحش زیاده شود ایضا جابر میگوید در
کتاب علم المخزون وموازین بگیر بگچ وقلی بچوب و به پر بسته پاک شود
وده رطل آب افکن و بجوشان تا پنج رطل آید بگیر یکمن قلی دیگر



وده رطل آب بر آن پنج رطل جوشیده اضافه کن تا پانزده رطل شود
قلیرا در آوند اندازد و باز بجوشان تا پنج رطل آید همچنان پانزده آب
بنصفت میکنی تا گرت پانزدهم آب پنج رطل آید وده من قلیرا
خورده باشد در هر رطل دو من قلی باشد آنرا الحاد گویند
اگر وصف این کرده شود بطول انجامد وآنچه ضرور بود گفته شد
این آب را بر سنگ اندازند سوراخ کند واز تیزی وشدت که دارد
اگر شب در وی افکنی در حال حل شود واگر انگشت بدو رسد در ساعت
بخورد واگر این آب را چون کشیدن جوهر سنبل واستخوان در پاچه شتی
سوخته وخاکستر نموده وسائیده ونیم آثار خاکستر ونیم آثار سنبل
فار سفید که سنگ یاسنگه گویند اینجه سحق نما تا چهار پاس
وچهار فلوس شون قلمی که دو بار کرده باشد بوزن دو فلوس





زرد چوب انبه داخل نموده با عرق لیمو کاغذی تا دو پاس سائیده
قرص سازند وخشک نمایند وقلفی چینی را گل حکمت نموده قرص
مذکور در کد اشته ودهن آنرا از فک وخاکستر بند کرده
تا هشت پاس آتش شد ده تصعید خواهد شد بدستور مذکور تا چهار
مرتبه عمل کند وبعد از آن جوهر مذکور را در پارچه در پای بسته
در بول خار تا دو روز دو ول ختیر کند وبعد از آن در شیر آک یکروز
در شیر زقوم ختیر نماید دو روز در روغن سیر سحق کند تا چهار پاس
در قلفی چینی آتش هشت پاس دهد همین طریق سه مرتبه آتش مشع
بعد از آن یکحبه بکتوله مس را قمر سفید خالص گرداند نوع دیگر
سنبل فار بنجرام بعد از آن صدف آثار پارزوان را در یدم
شیر کاو دول ختیر نما وبعد برآورده در سایه خشک کن وبیا

بعد سنبل فار را در شکر تری پنجام میده از و سحق نما چهار پاس و شب
در میان تهاله چینی یعنی رکابی کن و آب انداز و چهار پاس بگذار
بعد بوقت صبح از آب خشک نموده باز در شکر دیگر انداز
و سحق نما سه مرتبه باز برآورده خشک نموده در شیرهٔ لیمو نموده
کاغذی کهرل نموده تا غلوله شود با میده صدف در شیره پچکی
خمیر کن و تبالی یعنی بوته ساز و در میان بوته سنبل فار نه کوزه و انگشت
گلی خام بدار بعد تا نیم قد آدم چقره ساز و نصف چقر از پاچک پشتی
پر کن و آن دیگر را بالای او نه و بالای او نیز پاچک پشتی پر کن تا تمام چقر
پر شود و در ساعت قمر آتش ده تا چهار پاس بعد از آن سرد کن
و بیرون آر یک سرخ ترکچوله زهره **نوع دیگر عقاب را**
در آب صدف پوست سبده تر در گیر و خشک نما و جابه پر کن







و با کانجی سحق نموده و قرص ساز و در میان آن عقاب مذکور
گذاشته بالا و پایین آهک مذکور نهاده آتش گزبث دید که مدبر است
در چرخ آهن هم چرخی باید داد که در چرخ چشم و امیکند و اگر عقاب را
دو سه مرتبه همین قسم بکنند زیاده میشود و لاکن اول با نمک هلائیده
در کانجی عقاب را تا چهار پاس سحق کن بالا و پایین او نمک مسحوق
داده در دول ختر بدار و تا شش عمل بکند بعد این بر آتش تا هفت پاس
**ایضا برآوردن جوهر زرنیخ** بگیر جوهر زرنیخ محلول و همون
او مر دار سنگ هر دو را علیحده سحق نما که جا کرده سه روز با هم
سحق کن با آب صبر بسیار بعد قرص نما و خشک کن و در روغن بریان
کن تا که سیاه شود بعد بر آتش انداز اگر دود سفید بر آید در فاق
کرده جوهر بگیر از آب صبر نوع دیگر صفت آنچه جمع ارواح ثابت کند و حل کند



بیار د سنگ رانج و کوکرد و نوشادر برابر با یکدیگر صلایه کن
در سرکه کهنه بریز چندانکه در انگشت و سرکه بالا آید و در آفتاب نه
تا خشک شود و مقطر کن این آب جمع ارواح را حل کند و ثابت گرداند
از این آب قدری بر زیبق ریزند و بر سر آتش نهند تا یکبار
قائم گردد چنانچه از آتش نگریزد ثابت باشد و این را مخفی دارد
که کنوز فاخر است شنجرف را در شیره لیمو سحق نما چهار پهر
بعد قرص نما و در شیره لیمو دول ختر کن دو روز و شب بعد غسل ده
و خشک کن و بعد هشت پهر دول ختر کن و در شیره کشای و بعد در روغن
بهس و آتش ده روز و شب و بعد غسل کن **زعفران النحاس**
**اینجا** بیار و زاج سفید خوب سوخته سحق کن بعد در شربت
تر هندی پخته زاج را انداز تا چهل روز نگهدار تا زاج نگویند خشک





و بعد از آن زاج سه ماشه براده زهره یکتوله داده کهرل
کند بعد در سرکه انگوری انداز و در سایه آفتاب نهد آب سبز بالا
آید مقطر کرده بر انداز و تا که سبزی کلیه زایل شود زعفران خواهد
بعد در حل تصفیه نموده بیست و پنج تشویه دهد همچنین در حل زاج
بدهند تا که سفید گردد آنهم شود هر جا که داند بکار برد **نوع دیگر**
اگر برنج بگدازند در روغن بلادر ریزند هفت بار چنانکه شود از زر
فرق نشود انگرد **نوع دیگر** اگر برنج در شیر شنبالو هفتبار
گداخته بریزند چون زر آید و این عمل را نموده امتحان نموده اند
**نوع دیگر در تدبیر حل زاج سفید** بگیر زاج سفید و صابون برابر
او صلایه کن و در جای نمناک در زمین دفن نما تا حل شود و بعد
چهار دو گوگرد سوده را با محلول صلایه کند یکروز و یکشب تشویه

همین تدبیر هفت نوبت کند بعد بیارد زیبق را در کفچهٔ آهنی کند و بر
آتش نرم نهد تا زیبق گرم گردد درمی از این گوگرد در انجورد عقد شود
پاکیزه و سفید از این عقد یکی بر بیست مشتری یا زحل طرح کرد قمر
شود **نوع دیگر** بیارد سرب مصفا در سفال کرده بالای آتش
بگدازد و دو چهار توله شنجرف بساید اندک اندک شنجرف انداخته
از چمچی آهن میمالیده باشد تا که تمام سرب خاکستر شود و برآورد
بعد بیارد دهن تال ورقی نیم توله و شنجرف مصفا پنج توله
یک مصفا که سیاه شده باشد سه توله و سیماب از شنجرف برآورده
و صفا کرده پنج توله اول اجزای سخت را بساید و بعد تمام اجزا
انداخته اندک اندک آب ترنج داده تمام روز سحق کند بعد خشک کرده
دارد در کوزه پنهان دارند که فیض لا بلکه نحوست نحل او

لاز



چونکه بگیر بکش ما در شعاید کرده این **نوع دیگر** عقاب بگیرد آب
چهار سیر آمیز نموده آفتابی کند و بعد نمک خوردنی هموزن آمیز
کرده در ظرف انداخته آتش دهد شش پاس و بعد سرد کند و بعد از آن
نمک هموزن ته و بالا نصف درمیان عقاب داده آتش
شش پهر و بعد یک سیر عقاب نیم سیر شوره و دو سیر آهک
و پاو سیر نمک و آهک سوای عقاب جمله اجزا آمیز کرده
نصف در ظرف فرش کند و بالا نیم نمک فرش کند و بالا عقاب
اندازد و باقی آهک فرش کرده دوازده پهر آتش دهد بعد
در اندازد در ظرف مریخ آتش دهد همین طور سه بار اول آهک
بیامیزد و بار دوم و سیوم هم بیامیزد بعد از آن در کوزه
گازر بد باطن حق پوشش انداخته حصه بلا در سیر بالاش صیانت



**نوع دیگر** کبریت چندانکه خواهی با آب صابون آنرا سحق کن انزا
معین الصابون گویند در باب تیزابها کیفیت تیاری معین الصابون
گفته شده است به تیزاب مذکور سحق کن در آفتاب خشک نما
بهمین طریق هفت روز عمل کن بعد هموزن طلق محلوب تسحیق کن
دو روز بهمان تیزاب انداخته باش بعد هموزن طلق زجاج مسحوق
انداخته دو روز تیزاب مذکور انداخته سحق نما خشک کن و تصعید کن
در آثال چیزی عجب پردن آید اینطرا اگر هفت بار تکرار کنی
نیکو آید اگر با نوشادر سحق کنی و تصعید هم نیکو آید **نوع دیگر**
در صفت اکسیر سابض بستانی یکجزو نقره خوب سه جزو کبریت خوب
هفت جزو زرنیخ خوب با یکدیگر صلایه کند تا نیک نرم شود و ۲۳ ۴ جزو
مثقال نوشادر بر سر آن ریزد و همه را بار دیگر بساید و در شیشه

۲۲



و در سرگین اسب دفن کند تا حل شود چون حل شده باشد دیگر آنکه
عقد او آنست هفت نوبت باشد چنان نازک شود که اگر در آفتاب
نهد از حرارت آفتاب عقد شود و اگر بسایه نهد چون خنکی هوا بشیشه
رسد حل شود و بدینگال خوبی یکجزو ازین بر سیصد جزو مس طرح
کند و از آن یکجزو بر پانصد و پنجاه جزو قلعی طرح کند و عشق گوید
در ترتیب که پیشتر گفته شده باشد با هر اجزا که املاح یا جسد تصعید
کنی بامداد نوشادر میشود و تکلیس انفاس و تصعید انفاس یکی باشند
**تیزاب آهک خالص تیار کند** و تیزاب عقاب و قلی تیار کرده
هرتال یک سیر سه روز سحق کند در آب و بعد خشک کند دو روز
بعد درمیان هرتال یک سیر نمک لاهوری آمیز کرده در تیزاب
آهک خالص سحق کند سه روز بعد نمک دور کرده خشک کند

سه روز بعد در میان آب سحق کند سه روز بعد خشک کند و
در میان تیزاب عقاب و قلی سحق کند سه روز و بعد دهن آب
ابرک نیم آثار پا میزد و در تیزاب عقاب و قلی سحق کند
سه روز بعد شب را پش دهد و صبح در تیزاب عقاب و قلی سحق کند

۴۴ ۲ ۱ ۲ ۲ ۲ ۵ ۱ ۸ ۳ ۳ ۲ ۲ ۸ ۱ ۲ ره کرده

**نوع دیگر کشش** اگر خواهی شش آثار نخچه آورده تیزاب کشد
و در شیشه بدارد و کبریت انوله ساز نیم آثار با تیزاب مذکور دو
پاس سحق نموده و پس در آفتاب بدارد باین دستور پنجاه روز
عمل کند خود بخود روغن بر می آید بکار برد تمت الکتاب بعون
الملک الوهاب بتاریخ هشتم ذیحجه روز جمعه سنه ۱۲۰۲ هجری نبوی
در شهر نطنز از دست عبد الصمد غلام محمد ولد شیخ مدار مرحوم باتمام رسید





الهی در جهان باشی باقبال جوان بخت و جوان دولت جو اقبال
الهی غنچه امید بگشای گلی از روضه جاوید نمای

**نوع دیگر** در حل نمودن طلق طریقش آنست که او را در کاغذ چینی
و یا در قدح آب خورده ریزند و هفت وزن او نوشادر محلول
بر سرش ریزند و بگدازند تا آن آب چنان غلیظ و تیره شود که
قدح را نتوان دید آنزمان در شیشه کند و سر شیشه را بغایت
محکم کرده در زبل و یا در دیگ حل و یا در حمام مشمع نهد و هر روز
دو نوبت او را نیک بجنباند و حرارت آتش دایما او را دهد تا روز
حل شود و هفت نوبت او را حل و عقد نماید که چون از ان یکمثقال
بر ششصد مثقال مس گداخته طرح کند مس سفید شود و بر صد
مثقال آن مس در نو باس یکصد و سیزده مثقال شود **نوع دیگر**



باب حل نمودن طلق و عقد نمودن زیبق انید و صفت مشکلت
چنانچه حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرموده است
**حل طلق و عقد الزیبق هو الغنی المستغنی** یعنی هرکه از حل
طلق عقد زیبق کند او غنی از خلق و غنی گردانده خلقت یعنی
هرانکه قادر برین صفت بود او از خلق مستغنی است و اگر خواهد
از برکت انید و صفت خلق را از احتیاج می تواند برآورد غایت
حل طلق مطلوب بود شکار و بود ارمنی یعنی جو کهار و شب یمانی
جمله را هموزن کرده در بول صبیان کند و در شیشه گل حکمت
کند و یکشب در آتش نهد طلق شود بعد چو یکجزوی ازین طلق محلول
با دو جزو زیبق در بوته کرده گرم کند که زیبق منعقد گردد
و هر جزوی ازان زیبق ده جزو مس منقار اسفید گرداند و اعلم





نوع دیگر در حل کردن طلق ابو موسی جابر بن حیان مغربی
فرموده که برنج باز کرده بشوی باسرکه تیز تا آبدوغ ترش
بجوشان تا مهرا شود و باید که سرکه یا دوغ چهار انگشت بالای
برنج باشد و آنرا از روی صاف کرده و در قاروره بریز چهل روز
در آفتاب نه پس برگیر هر جا که این بریزی بسوزد و پاک
از آن آب باشد بعد ازان او را تقطیر کن بقطرانبیق آنگاه
در قاروره نگاهدارد و بوقت حاجت بکار آید قلی انبیق یکجزو
و آب دوازده جزو بر روی بریز یکشبانه بگذار و صاف کن و
بجوشان همچنین نه بار بکن پس تقطیر کن چهار بار این آب
که بوی طلق حل کند معلوم باشد **تیزاب فاروقی** این تیزاب فاروقی
صاحب مجمع الجوامع مشهور بقرابادین کبیر نوشته احقر چاپم یک

ودرین رساله مناسب دانستم جمع کردم که اگر کاردی دران اندازند
فولادش کداخته شود و دسته درست باند صفت آن
بگیرند شوره قلمی دو باره و بوزن آن زاج سفید و ربع وزن آن
شوره نوشادر پیکانی و اینجمله را درهم صلایه کرده در قرعه
انبیق تصعید کنند با تیزاب بچکد و باید که از طلوع صبح تا وقت
زوال آتش معتدل دهند که در پیکاس قرع سرخ شود و بعد از این
انبیق دودی پیدا کند و سرخ شود و بگدازند که آمده و تصعید شود
چون سرد شود فرود آرند حکیم میر محمد مومن گفته در تحفه المؤمنین
که تیزاب فاروقی مستعمل جراپان است و جدا کننده طلا
از نقره است که باهم مخلوط باشد چون کداخته دران اندازند و باید که
چندان مغشوش باشد که در زجاج مطین آتش ملایم بجوشانند پس

گردد



مس دران اندازند و نقره از طلا جدا شده بر بالا آمده برمس ملحق
میگردد و طلا خالص ته نشین میشود و در امور معالجات جهت بردن
زیاده و بهق و برص و حکه و جرب غیر متقرح و رفع آثار جلد مستعملست
و در بعض اعمال کیمیا موثر دانسته اند صفت آن زاج سیاه دو جزو
او را باد و جزو شوره بسیار صاف نموده قلمی سائیده بقرع مطین
و انبیق تقطیر کرده و یا در دیگ ریگ و خاکستر با قرع غیر مطین
بعمل آورند و گویند چون در قرع انبیق ریخته از این آب بقدر ثلث
قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند زیبق را منکلس می سازد
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب بتحریر و تسوید این نسخه پرداخت
احقر عباد الله فضل الله ابن المرحوم المغفور میرزا فضل الله
خوش نویس فی سنه ۱۳۲۰